

جریده شعله جاوید ارکان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان  
است که هر ماه خدمت تدارک بریانی و پیشبرد جنگ ستادست  
لی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کمونیستی جنگ خلق) قرار دارد.  
(اسمانار حزب)

# شعله جاوید



## ارکان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

حمل ۱۳۹۸ (اپریل ۲۰۱۹)

دور چهارم

شماره (۲۰)

## گرماگرمی میز مذاکرات "صلح" در قطر و گرماگرمی میدان‌های جنگ در افغانستان

تلاش دولت امپریالیستی امریکا  
برای  
کاهش مصارف جنگی اشغال‌گرانه اش در  
افغانستان  
ص (۴)

به مناسبت گرمای گرامی داشت از هفت قوس  
روز جان‌باختگان جنبش مائوئیستی و  
جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در  
7 قوس 1397 خورشیدی  
ص (۷)

نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان"  
گسست از اکونومیسم، رویزیونیسم،  
تسلیم‌طلبی و خیانت ملی است نه  
صرفاً «درس‌گیری از اشتباهات» ص (۲۸)

ما در سرمقاله شماره نهم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید، که در ماه عقرب سال 1397 منتشر گردید، با صراحت اعلام کردیم که «تلاش برای صلح» راه دیگری برای تشدید منازعات و جنگ در کشور است. تجارب چند ماه گذشته از آن زمان تا حال واضحاً نشان داده است که علی‌رغم برگذاری چندین دور "مذاکرات صلح" میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان و گفتگوهای طولانی و چند هفته‌یی دوجانبه آن‌ها نه تنها هیچ توافق تثبیت شده‌ای میان آن‌ها حاصل نشده است، بلکه دوام مذاکرات و طولانی شدن بیهم جلسات آن تشدید روز افزون درگیری‌های جنگی در میدان‌های جنگ افغانستان را در پی داشته است. ص (۱)



## گرماگرمی میز مذاکرات "صلح" در قطر گرماگرمی میدان‌های جنگ در افغانستان

ما در سرمقاله شماره نهم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید، که در ماه عقرب سال 1397 منتشر گردید، با صراحت اعلام کردیم که «"تلاش برای صلح" راه دیگری برای تشدید منازعات و جنگ در کشور» است. تجارب چند ماه گذشته از آن زمان تا حال واضحاً نشان داده است که علی‌رغم برگذاری چندین دور "مذاکرات صلح" میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان و گفتگوهای طولانی و چند هفته‌یی دوجانبه آن‌ها نه تنها هیچ توافق تثبیت شده‌ای میان آن‌ها حاصل نشده است، بلکه دوام مذاکرات و طولانی شدن پیم جلسات آن تشدید روز افزون درگیری‌های جنگی در میدان‌های جنگ افغانستان را در پی داشته است.

سؤال اصلی این است که چرا علی‌رغم اعلام چندین صد باره رژیم دست‌نشانده در مورد «مذاکرات صلح به رهبری و مالکیت افغان‌ها» که منظور از آن رهبری و مالکیت رژیم پوشالی بر این مذاکرات بود و هست، نمایندگان دولت امریکا، مشخصاً زلمی خلیل‌زاد افغانستانی تبار، مذاکرات مذکور را با نمایندگان طالبان شروع کردند و ادامه دادند. این وضع حتی پس از آن که نمایندگان طالبان در مذاکرات قطر تحت رهبری مستقیم ملا عبدالغنی برادر، که در واقع فعلاً بر نفوذترین شخصیت در رهبری عالی طالبان محسوب می‌گردد، قرار گرفتند به حال خود باقی ماند و به همان صورت ادامه یافت.

اولاً به مثابه یک واقعیت تاریخی باید اذعان داشت که در زمان تصمیم‌گیری دولت سوسیال‌امپریالیستی شوروی تحت رهبری گرباچوف مبنی بر خروج قوای اشغال‌گر "شوروی" از افغانستان، دولت "شوروی" و رژیم مزدور "شوروی" در افغانستان حاضر نشدند تنظیم‌های جهادی به رسمیت شناخته شده توسط امپریالیست‌های غربی و متحدین ارتجاعی غرب در منطقه، به شمول دولت رویونیستی چین، را به عنوان یکی از طرف‌های اصلی جنگ در افغانستان بپذیرند. آن‌ها فقط حاضر شدند راجع به "مسایل اطراف افغانستان" دولت ارتجاعی پاکستان را در توافق با دولت امریکا طرف اصلی رژیم مزدور در کابل قلمداد کنند

و بر پایه تضمین خود ابرقدرت سوسیال امپریالیستی شوروی و ابرقدرت امپریالیستی امریکا آن‌ها را در "مذاکرات ژنیو" در مقابل هم بنشانند. امضای موافقت‌نامه ژنیو برای رژیم مزدور نجیب در زمانش ظاهراً یک برد سیاسی در مقابل تنظیم‌های جهادی به حساب آمد.

اما به مثابه یک حقیقت تاریخی تثبیت شده در تمامی جنگ‌ها، که پیروزی و عدم پیروزی طرف‌های جنگ اساساً در میدان جنگ تعیین می‌گردد و نه در میز مذاکرات برای صلح، سرانجام طرف پیروز در جنگ آن زمان در افغانستان، تنظیم‌های جهادی بودند و نه دولت مزدور نجیب.

بنابراین در قدم اول باید طرف پیروز در جنگ کنونی افغانستان تثبیت گردد و سپس این پیروزی در جنگ در فیصله‌های میز مذاکرات صلح تثبیت گردد و جنگ در اثر تسلیم شدن یک طرف جنگ به طرف دیگر آن و یا کوبیده شدن کامل آن توسط طرف پیروزمند به صلح مبدل شود.

در حال حاضر، علی‌رغم کسب پیروزی‌های نسبی توسط نیروهای طالبان در میدان‌های جنگ و گسترش مناطق تحت کنترل آن‌ها در طی چند سال گذشته، هنوز طالبان به عنوان پیروز قطعی میدان‌های جنگ در افغانستان به صورت قطعی مشخص و روشن نشده است تا بر مبنای آن، پیروزی شان در میز مذاکرات صلح نیز تثبیت گردد. طالبان به عنوان یک نیروی ولو مقاومت‌کننده ارتجاعی نه مورد حمایت قاطع توده‌های مردم در افغانستان قرار دارد و نه حامیان پروپاقرص خارجی بین‌المللی دارد. اهالی داخل افغانستان اکثراً با طالبان در حال "گذاره" قرار دارند و نه در حال حمایت فعال از آن‌ها و حامیان خارجی شان، به خصوص حامیان خارجی بزرگ کنونی شان، از قبیل روسیه و چین، فقط از آن‌ها علیه دولت امریکا استفاده سیاسی به عمل می‌آورند.

اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم دست‌نشانده شان نیز تا حال با شکست قطعی در جنگ افغانستان مواجه نشده اند تا در میز مذاکرات به این شکست شان اذعان نمایند و پیروزی طالبان را بپذیرند.

عدم مخالفت گسترده و قاطع مردمان امریکا با جنگ امپریالیستی امریکا در افغانستان، به دلیل مواجهه عملی قوای امریکایی با نیرویی مثل طالبان و القاعده و سایر متحدین خارجی طالبان در افغانستان بهر حال یک نقطه قوت داخلی برای اشغال‌گران امپریالیست امریکایی است؛ کما این‌که رژیم دست‌نشانده یک رژیم غیر محبوب در نزد اکثریت مردمان افغانستان است و این برای رژیم یک جنبه بسیار ضعیف موجودیت آن را تشکیل می‌دهد.

به همین جهت است که هم‌زمان با گرم‌گرمی میز مذاکرات صلح در قطر، گرم‌گرمی میدان‌های جنگ در افغانستان نیز افزایش یافته است. حالا چه رژیم دست‌نشانده در ادامه مذاکرات صلح در قطر دخیل گردد و چه نگردد، سرنوشت نهایی جنگ و صلح در افغانستان در میدان‌های جنگ مشخص می‌گردد و در پشت میز مذاکرات برای صلح تثبیت می‌شود. در غیر آن فقط می‌تواند یک صلح سازشی و معامله‌گرانه در میان باشد.

پیش‌برد "دیپلماسی پنهان" در جریان پیش‌برد مذاکرات صلح در قطر در طی چند ماه گذشته، چه از طرف طالبان و چه از طرف امریکایی‌ها، نشان‌دهنده تمایل هر دو طرف برای رسیدن به یک "توافق صلح" سازش‌کارانه میان شان است. روشن است که "معامله‌گری" و "سازش‌کاری" یک جنبش چریکی در کشور ویران‌شده و تخریب‌گشته‌ای مثل افغانستان با یک ابر قدرت امپریالیستی اشغال‌گر و درجه اول جهان، علی‌رغم قرار گرفتن آن در سرانحیبت اقتصادی، سیاسی و نظامی، به تسلیم شدن کدام طرف به طرف دیگر خواهد انجامید، به خصوص اگر جنبش چریکی مذکور قبلاً توسط کمک‌های پیدا و پنهان همین ابرقدرت امپریالیستی ایجاد و پرورده شده و تسلیح و تجهیز شده باشد.

بدین ترتیب از هم اکنون روشن است که اگر خلای حضور نیروی انقلابی رهبری‌کننده در میدان جنگ افغانستان و بالاتر از آن خلای حضور قدرت‌مند آن هم‌چنان ادامه یابد، یک‌بار دیگر شکست قطعی در میز مذاکرات نصیب مقاومت ارتجاعی موجود در کشور خواهد شد و افغانستانی‌ها مثل همیشه سربلند میدان جنگ و بازنده میدان سیاست خواهند بود.

اگر اوضاع تاریخی حساس کنونی را در نیابیم و برای اجرای قاطع مسئولیت‌های تاریخی خود نکوشیم، تاریخ کشور و مردمان کشور ما را نخواهند بخشید و عذر تقصیر ما پذیرفته نخواهد شد.

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*

\*

## تلاش دولت امپریالیستی امریکا برای کاهش مصارف جنگی اشغال گرانه اش در افغانستان

می‌یابد. چنانچه وضعیت اقتصاد جهانی به همین منوال دوام نماید، می‌توان پیش‌بینی نمود که اقتصاد امریکا در طی تقریباً بیست سال آینده موقعیت درجه اول خود در جهان را از دست بدهد و به دومین اقتصاد بزرگ امپریالیستی جهان، بعد از اقتصاد سوسیال‌امپریالیستی چین، مبدل گردد. در آن زمان است که افول واقعی ابرقدرت امپریالیستی امریکا رقم خواهد خورد و روزگار بد اقتصادی، سیاسی و نظامی آن آشکارا خود را در سطح جهان نشان خواهد داد.

در مقابل، اقتصاد چین سوسیال‌امپریالیستی به عنوان دومین اقتصاد بزرگ در جهان به مثابه بزرگ‌ترین صادرکننده سرمایه در قاره آفریقا اخذ موقعیت کرده و در حال مبدل شدن به بزرگ‌ترین "سرمایه‌گذار" در قاره آسیا قرار گرفته است. برعلاوه چین، به عنوان یک کشور، هم اکنون بزرگ‌ترین شریک تجاری خود ایالات متحده امریکا و بزرگ‌ترین شریک تجاری استرالیا است و در هر دو مورد کسر بیلانس تجاری هر دو کشور در مقابل چین همچنان ادامه دارد و علی‌رغم تلاش‌های دوجانبه، و در مواردی فشار یک جانبه امریکا، برای تخفیف آن سیر رو به گسترش ادامه یافته است.

ساختار جهان یک قطبی امپریالیستی که متعاقب فروپاشی بلوک وارسا و سوسیال‌امپریالیزم شوروی شکل گرفت و باعث درآمد امپریالیزم امریکا به عنوان یگانه ابرقدرت امپریالیستی در جهان گردید، در حال فروپاشی قرار گرفته و در حال مبدل شدن به ساختار جهان چند قطبی امپریالیستی، یا حداقل دوقطبی، می‌باشد. رشد ناموزون نظام سرمایه‌داری امپریالیستی در سراسر جهان، به ویژه در کشورهای بزرگ و کوچک امپریالیستی و کشورهای نسبتاً مهم تحت سلطه امپریالیزم در جهان، باعث گردیده است که اقتصاد امپریالیستی غول پیکر امریکا، به مثابه بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی موجود در جهان کنونی، به تدریج در سراسر ضعف و ناتوانی نسبی و حتی در ساحات معینی به ضعف و ناتوانی مطلق بیفتد؛ ضعف و ناتوانی ای که تحریمات اقتصادی پیهم و وسیع این ابرقدرت سراسیمه علیه کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه گوناگون در جهان حتی نمی‌تواند باعث تخفیف میزان سراسیمگی آن گردد، بلکه سراسیمگی آن را بیش‌تر از پیش افزایش می‌دهد. در نتیجه سهم اقتصاد امپریالیستی امریکا در اقتصاد جهانی پیوسته کاهش

امپریالیستی روسیه و سوسیال امپریالیستی چین، به مثابه قدرت‌های رقیب در حال عروج، در این گوشه و آن گوشه جهان رقم زده و در آینده نزدیک باز هم عمق و گسترش بیش‌تری خواهد بخشید. ازینجاست که نه تنها در شرق دور، خاور میانه و شرق اروپا بل‌که حتی در حیات خلوت امپریالیست‌های امریکایی در امریکای لاتین، یانکی‌ها با تحرکات نظامی ولو محدود و محدود روسیه و چین مواجه شده اند.

بنابراین روشن است که بلوک‌بندی امپریالیستی - سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی مشترک روسیه، چین و قدرت‌های ارتجاعی منطقه‌یی متحد آن‌ها در شرق میانه بزرگ، شرق دور و حتی امریکای لاتین، در مقابل امپریالیزم امریکا و متحدین آن در "ناتو" و بیرون از "ناتو"، در حال شکل‌گیری است و قویاً احتمال دارد که در آینده بیش‌تر از پیش و به طور روز افزون تقویت و گسترش یابد. درین راستا تجمع چندین دولت امپریالیستی و ارتجاعی آسیا و روسیه در "کنفرانس شانگهای" نیز تا حد معینی می‌تواند برای شکل‌دهی بلوک‌بندی امپریالیستی- سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی جدید از جهات معینی مدد رسان باشد. بر علاوه مشمولین این بلوک‌بندی نظامی جدید، مشخصاً روسیه و چین به شمول ایران، در شرق اوکراین، کریمیه، سوریه، لبنان، یمن، فلسطین، کوریا، تایوان، بحیره جنوبی چین و حتی وینزویلا، و مشخصاً افغانستان، به درجات مختلفی در مقابل امریکا طبق منافع و خواست‌های

اقتصاد امپریالیستی روسیه، بی‌حالی اولیه زمان فروپاشی اتحاد شوروی سوسیال‌امپریالیستی و بلوک وارسا را پشت سر گذاشته و دولت امریکا قادر نبوده است که علی‌رغم تحمیل فشارهای شدید اقتصادی ناشی از تحریمات اقتصادی بالایش، این قدرت امپریالیستی مجدداً برخاسته را دوباره سرچایش بنشاند.

در نتیجه ماشین نظامی جهانی امپریالیزم امریکا به تدریج از جهات گوناگون با محدودیت‌ها و ناتوانی‌های روز افزون مواجه شده است. ازینجاست که برتری فوق‌العاده نظامی امریکا در جهان، به مثابه بزرگ‌ترین تکیه‌گاه زورگویی‌های هژمونیستی بین‌المللی آن علیه کشورهای تحت سلطه و همچنان سایر قدرت‌های امپریالیستی در جهان، رو به ضعف گذاشته و به طور روز افزون با محدودیت‌های مالی، ضعف‌های تکنیکی و کمبود منابع انسانی در مواجهه قرار گرفته است.

همین ضعف‌های درونی این ببر کاغذی است که از یک‌طرف شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با مبارزات و حتی مقاومت‌های ولو ارتجاعی و قسمی در عراق، سوریه، افغانستان، یمن و کشورها و مناطق دیگر جهان رقم می‌زند و از طرف دیگر توطئه‌های گوناگون امپریالیستی آن را برای حفظ سلطه و هژمونی اش، حتی در قالب مذاکرات صلح، شکل می‌دهد. همین ضعف‌های درونی این غول پاکلین است که شکست‌های نظامی در جنگ‌های مستقیم یا نیابتی آن را در مواجهه با قدرت‌های

طرحی که چندی قبل "رئیس جمهور" رژیم دست‌نشانده در نامه‌ای به ترامپ ارائه کرد این بود که دولت امریکا با حفظ قرارداد امنیتی با رژیم و حفظ پایگاه‌های نظامی اش نیروهای نظامی "حمایت قاطع" در افغانستان را وسیعاً کاهش دهد، به نحوی که کل مصارف جنگی امریکا در افغانستان ازین بابت سالانه صرفاً به چند میلیارد دالر کاهش یابد.

این طرح در مقابل طرح خروج کامل قوای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان توسط ترامپ ارائه گردید و تا هنوز به صورت روشن و رسمی در مقابل آن توسط دولت امریکا عکس‌العمل نشان داده نشده است. ولی واقعیت این بود که از طریق آغاز و ادامه مذاکرات به اصطلاح صلح میان نمایندگان دولت امریکا و نمایندگان طالبان بدون حضور نمایندگان رژیم دست‌نشانده در مذاکرات، این طرح تا حد معینی از قبل نادیده گرفته شده بود و با ادامه آن بازم نادیده گرفته شد.

اما با ادامه نسبتاً طولانی مذاکرات مذکور و عدم دستیابی به توافقات تثبیت شده میان دو طرف به نظر می‌رسد که دولت امریکا و مشخصاً نمایندگان مذاکره‌کننده آن برای "صلح" به طرح "رئیس جمهور" رژیم دست‌نشانده توجه کرده و مشخصاً "ضرورت" انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده را پذیرفته و پروسه خروج نیروهای اشغال‌گر امریکایی از افغانستان را، حتی در صورت به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح، یک پروسه چندین ساله اعلام کرده است.

سوسیال‌امپریالیستی، امپریالیستی و ارتجاعی شان از لحاظ نظامی ایستادگی کرده اند و یا از لحاظ سیاسی به حمایت از آن پرداخته اند.

این در حالی است که اتحاد دولت‌های اروپایی با امریکا در "ناتو" از استحکام سابقه برخوردار نیست و دولت‌های امپریالیستی بزرگ اروپایی گرایشاتی مبنی بر فاصله گرفتن از دولت امریکا و تشکیل نیروی نظامی خاص اروپایی از خود نشان می‌دهند.

در چنین وضعیتی است که دولت امپریالیستی امریکا، به خاطر کاهش فشار اقتصادی کنونی مصارف جنگ امپریالیستی اش در افغانستان و همچنان کاهش فشار نظامی کنونی این جنگ بالای منابع انسانی نظامی اش، تلاش‌های مذبوحانه ای را روی دست گرفته است.

در حال حاضر مجموع نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی و "ناتو" در افغانستان به پنجاه هزار نفر می‌رسد که در حدود پانزده هزار نفر آن نیروهای مربوط به ارتش امریکا، پنج هزار نفر آن مربوط به ارتش‌های دولت‌های عضو "ناتو" و سی هزار نفر دیگر آن، طبق گفته رئیس شرکت خصوصی امنیتی امریکایی که سابق "بلک واتر" نامیده می‌شد، کلاً نیروهای "قراردادی" مربوط به "شرکت‌های امنیتی خصوصی" امریکایی هستند. مجموع مصارف نظامی سالانه این نیروها نزدیک به پنجاه میلیارد دالر است که بیش‌تر از نود فیصد آن را ارتش امریکا تأمین می‌نماید.



بتواند به عنوان خروج دایم قوا تلقی گردد. چنانچه قوای کاهش یافته چند هزار نفری امریکا پس از اجرای استراتژی به اصطلاح خروج اوپاما، که ممکن در آن حدی که ادعا شده بود اصلاً نبوده باشد، مجدداً افزایش یافت و اکنون به یک نیروی اشغالگر پنجاه هزار نفری رسیده است. بنابراین یکبار دیگر می‌تواند وسیعاً کاهش یابد و در صورت لزوم دوباره می‌تواند افزایش پیدا کند، البته در صورت اقتضای وضعیت اقتصادی امریکا که با توجه به وضعیت فعلی امریکا مشکل خواهد بود، اما نمی‌تواند تا زمان افول واقعی دو دهه بعد آن ناممکن باشد. پس باید جداً متوجه بود که هنوز "راه باز و جاده دراز است".

بنابراین اشغالگران امریکایی برای کاهش وسیع مصارف جنگی اش در افغانستان دو راه در پیش دارد:

یکی به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح با طالبان و دیگری کاهش وسیع نیروهای نظامی اش در افغانستان.

تجربه چند ماه گذشته واضحاً نشان داده است که دستیابی اشغالگران امریکایی به راه اول نه تنها طولانی و دشوار است، بلکه به احتمال نسبتاً زیاد ممکن نیز نیست. اما کاهش وسیع نیروهای نظامی امریکا در افغانستان، با استفاده از تجربه قبلی به اصطلاح استراتژی خروج اوپاما، و پس از اجرای آن می‌تواند ممکن باشد. اما این کاهش وسیع قوا چیزی نیست که

## به مناسبت گرامی‌داشت از هفت قوس روز جان‌باختگان جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در 7 قوس 1397 خورشیدی

### مقدمه:

7 قوس 1397 خورشیدی، سی‌ونهمین سالگرد روز جان‌باختگان جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان بود. سی‌ونه سال قبل از این روز، در 7 قوس سال 1358 خورشیدی، رفیق زنده‌یاد استاد اکرم یکجا با جمعی از پیشگامان دیگر جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور که توسط عوامل مزدور رژیم کودتایی هفت ثور دستگیر گردیده و به زندان انداخته شده بودند، پس از تحمل ماه‌ها شکنجه و اسارت، به دستان ناپاک دژخیمان رژیم جان‌باختند و در تاریخ طولانی ده‌ها قرنه مبارزات برحق طبقاتی و ملی مردمان کشور جاودانه شدند. پس از آن که چند سال قبل، روز هفت قوس به عنوان روز جان‌باختن رفیق زنده‌یاد استاد اکرم و جمعی از پیشگامان دیگر جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور تثبیت گردید، هر سال ازین روز به عنوان روز تمامی جان‌باختگان ده‌ها هزار نفری جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور به طرق مختلف گرامی‌داشت به عمل آمده است.

پوستر 7 قوس امسال دارای دو اندازه متفاوت خورد و بزرگ بود: پوستر خورد و پوستر بزرگ. پوستر خورد که دارای طول 29/7 سانتی متر و عرض 21 سانتی متر بود، به تعداد زیاد در جاهای مناسب نصب گردیده و یا دست به دست توزیع شده بود. اما پوستر بزرگ که دارای طول 80 سانتی متر و عرض 60 سانتی متر بود به تعداد نسبتاً کمتر در بعضی از مناطق حساس شهری نصب گردیده بود.

مثلاً در یکی از چوک‌های مهم یکی از شهرهای بزرگ کشور چهار قطعه پوستر رو به شمال، جنوب، شرق و غرب نصب گردیده بود که از فاصله نسبتاً دور هر چهار مسیر چوک قابل رویت بود و چوک را از هر چهار سمت به نحو قابل توجهی مزین کرده بود. به همین سبب پوستر بزرگ، علی‌رغم کمی تعداد آن، نسبت به پوستر کوچک، علی‌رغم کثرت تعداد آن، توجه افراد بیش‌تری را به سوی خود جلب نموده و تأثیرات تبلیغاتی بهتر و بیش‌تری از خود به جا گذاشت.

تمامی رفقای موظف در جریان پخش و نصب پوسترها وظایف شان را با روحیه پر شور و شوق و عالی مبارزاتی به پیش برده و به پایان رساندند.

عکس‌العمل‌های منفی در مقابل پوستر 7 قوس امسال از طرف بعضی از مؤسسات اداری و آموزشی مربوط به رژیم پوشالی و همچنان مؤسسات آموزشی خصوصی نسبتاً محسوس بود و تعداد قابل توجهی از آن‌ها در محدوده شان، طبق شواهد بنا به

در این روز به خاطر گرمی‌داشت از روز جان‌باختگان جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان یک پوستر تبلیغاتی تحت عنوان:

«به مناسبت گرمی‌داشت از هفت

قوس- روز جان‌باختگان جنبش

مانوئیستی و جنبش دموکراتیک

نوین افغانستان- 7 قوس

1397 خورشیدی (28 نوامبر 2018

میلادی)»

به تعداد 1000 نسخه در مناطق مختلف کشور پخش شده و یا در جاهای مناسب نصب گردیده بود.

در این پوستر تبلیغاتی سرخ‌رنگ، عکس‌های رنگین پیش‌گامان جان‌باخته جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور هریک: زنده‌یاد جان‌باخته داکتر عبدالرحمان محمودی، زنده‌یاد جان‌باخته استاد اکرم، زنده‌یاد جان‌باخته داکتر صادق، زنده‌یاد جان‌باخته مجید کلکاتی، زنده‌یاد جان‌باخته بشیر بهمن، زنده‌یاد جان‌باخته عبدالاله رستاخیز، زنده‌یاد جان‌باخته شاه‌محمد پردل، زنده‌یاد جان‌باخته سلطان‌احمد معلم، زنده‌یاد جان‌باخته داود سرمد، زنده‌یاد جان‌باخته رسول جرئت و زنده‌یاد جان‌باخته سیدالسخندان، به عنوان بعضی از چهره‌های برجسته جان‌باختگان جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و در قسمت پایین پوستر آدرس‌های فیس‌بوک، ویب‌سایت و ایمیل آدرس شعله جاوید (ارگان نشراتی مرکزی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان) درج گردیده بود.

## 1 - زنده‌یاد داکتر عبدالرحمان

### محمودی

برجسته‌ترین رهبر جنبش دموکراتیک دورهٔ هفت و هشت شورا در اواخر دههٔ بیست خورشیدی و اوایل دههٔ سی خورشیدی بودند. گرچه ایشان پس از چندین سال تحمل رنج‌ها و دردهای گوناگون زندان ارتجاع در اواسط سال 1340 خورشیدی از زندان رها شدند، ولی در آن موقع صرفاً یک کالبد در حال نزاع بودند و مدت زمان اندکی پس از رهایی از زندان (دو ماه بعد) جان دادند و حیثیت اولین پیش‌گام جان‌باختهٔ جنبش کمونیستی افغانستان را حاصل کردند.

قبل از آن، اولین پیش‌گام زنده‌یاد فقید جنبش کمونیستی افغانستان، حداقل به عنوان یک چهرهٔ منفرد متمایل به کمونیزم، عبدالرحمان لودین بود. ایشان حداقل یک‌بار با انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) در تماس شده بودند و شاید به همین علت به نام عبدالرحمان بلشویک شهرت یافته بودند. اما این چهرهٔ منفرد نتوانسته بودند فعالیت‌های کمونیستی‌شان را حتی در حد یک حلقهٔ مطالعاتی کمونیستی معهودِ بیش‌تر از یک نفر انکشاف دهند.

ولی زنده‌یاد جان‌باخته داکتر عبدالرحمان محمودی در عین‌حالی که شعارها و برآمدهای مبارزاتی آشکارشان ترکیبی از دموکراسی‌خواهی کهن و اتکاء به اساسات اسلام در قالب مشروطه‌خواهی بود، توانستند یک حلقهٔ مطالعاتی تیوریک

دستور ادارات و آمرین این مؤسسات، به جمع‌آوری و یا پاره کردن پوسته‌های نصب شده اقدام کردند.

برخلاف سال‌های قبل عکس‌العمل منفی تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان قبلاً چپ در مقابل پوستر 7 قوس امسال چندان محسوس نبود. اکثریت قریب به اتفاق این عناصر روگشتانده از مبارزات انقلابی، که بعضاً حتی از کشورهای غربی برای کسب موفقیت در انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده کسانی را بسیج کرده بودند، نتوانستند در انتخابات پارلمانی رژیم دست‌نشانده موفقیتی داشته باشند. دلیل این ناکامی وسیع آن بود که کمسیون انتخابات رژیم نخواست یا نتوانست به نفع این عناصر دست به تقلب بزند. لذا بهترین‌های شان نتوانستند بیش‌تر از 200 یا 300 رأی بیاورند. بدین خاطر این عناصر "ناکام" و ماتم‌زده در گلیم غم خودشان نشسته بودند و یارای فعالیت علیه حرکت مبارزاتی 7 قوس را نداشتند.

در حرکت مبارزاتی 7 قوس امسال نیز تعدادی از عناصر و شخصیت‌های ملی-دموکراتیک نوین، مثل سال‌های قبل، در پهلوی رفقای منسوب به حزب به طرق مختلف سهم گرفتند و این حرکت مبارزاتی را شوروتوان و وسعت بیش‌تری بخشیدند.

## جان‌باختگانی که عکس‌های

## شان پوستر 7 قوس 1397 را

## مزمین کرده بود

ملی- دموکراتیک را به مثابه جنبش ارتقا یافته ملی- دموکراتیک نوین، که در عین حال میراث‌دار جنبش دموکراتیک زمان زنده‌یاد محمودی نیز هست، در نظر گرفت و به پیش سوق داد.

## 2- رفیق زنده‌یاد جان‌باخته استاد اکرم:

علی‌رغم جان‌باختن زنده‌یاد داکتر عبدالرحمان محمودی و در کل ضربت خوردن جنبش دوره هفت و هشت شورا، حلقه مطالعاتی تیوریک کمونیستی اولیه آن دوره در اواخر دهه 30 و اوایل دهه چهل به سطح حلقات متعدد پیش‌رفته‌تر و انکشاف‌یافته‌تر ارتقا و گسترش یافت. پس از آغاز دوره دموکراسی کذایی ظاهرشاهی، این حلقات متعدد پیش‌رفته‌تر و انکشاف‌یافته‌تر و سایر حلقات سیاسی در جامعه موقتاً فرصت یافتند که در فضای مبارزاتی نسبتاً وسیع جامعه بالوهر بگشایند و در قالب جنبش‌های مبارزاتی وسیع‌تر، از مواضع و منافع طبقات مختلف جامعه به صورت نسبی نمایندگی کنند.

اما این گشایش موقتی زمانی رونما گردید که در اثر سلطه رویزونیسم مدرن خروشچفی بر حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، ماهیت پرولتری حزب و دولت مذکور دیگرگون گردیده و به حزب و دولت بورژوایی بروکراتیک تغییر ماهیت داده بود. پیدایش این وضعیت اسفناک ضربه عمیق و بزرگی بر پیکر جنبش کمونیستی بین‌المللی وارد نموده و این جنبش عظیم

کمونیستی مخفی را، که مجموعاً هفت نفر می‌شدند شکل دهند که آخرین عضو در قید حیات آن (استاد زعما) چند سال قبل در اطریش چشم از جهان پوشید. طبعاً افراد شامل در این حلقه مطالعاتی مخفی تیوریک کمونیستی، به شمول خود جان‌باخته زنده‌یاد، صرفاً می‌توانستند برداشت‌های مقدماتی و ابتدایی اولیه‌ای از کمونیزم داشته باشند و به همین جهت شعارها و برآمدهای مبارزاتی آشکارشان دموکراسی‌خواهی کهن، اتکاء به اساسات اسلام و مشروطه‌خواهی بود. در آن زمان، همین جنبش دموکراتیک کهن، با الهام‌گیری از برداشت‌های ابتدایی حلقه زنده‌یاد جان‌باخته داکتر عبدالرحمان محمودی از کمونیزم، انقلابی‌ترین حرکت مبارزاتی در جامعه افغانستان بود. گذشته از آن زنده‌یاد محمودی در زمانی که زندانی بود جزوه‌ای در دفاع از کمونیزم، طبق برداشت‌های آن زمان خودش به رشته تحریر درآورد.

بنابراین باید یاد، خاطره و درس‌های مثبتش را از نظر دور نداشت و پاس‌داری کرد. از طرف دیگر درس‌های منفی اش را از خود دور ساخت و در شرایط کشوری و بین‌المللی کنونی نه مورد پذیرش تیوریک قرار داد و نه هم در تطبیق عملی آن کوشید. برعکس کاملاً لازم است که کل جنبش کمونیستی را به مثابه جنبش ارتقا یافته کمونیستی مارکسیستی- لنینیستی- مائونیستی، که در عین حال میراث‌دار اولین حلقه مطالعاتی تیوریک کمونیستی جان‌باخته زنده‌یاد داکتر عبدالرحمان محمودی نیز هست و همچنان کل جنبش

دموکراتیک خلق افغانستان" و اساساً مخالف با آن، به وجود آورد.

برین پایه بود که عده ای از انقلابیون مرتبط با حلقات مطالعات تیوریک کمونیستی فوق‌الذکر، به پیش‌گامی رفیق زنده یاد استاد اکرم، در 13 میزان سال 1344 خورشیدی "سازمان جوانان مترقی افغانستان" را به مثابه اولین سازمان کمونیستی افغانستان پایه‌گذاری نمودند. سپس تقریباً دوونیم سال بعد، "سازمان جوانان مترقی افغانستان" همکاری دو محفل دیگر- محفل انجنیر عثمان و محفل شاه‌پور- را برای انتشار یک نشریه دموکراتیک علنی جلب نمود. به این ترتیب جریده "شعله جاوید" به عنوان «ناشر اندیشه‌های دموکراتیک نوین» منتشر گردید.

مدت زمان اندکی پس از آغاز انتشار جریده "شعله جاوید" اولین برآمد مبارزاتی آشکار جریان دموکراتیک نوین افغانستان به شکل تظاهرات تجلیله از روز جهانی کارگر در اول می 1968 (11 ثور 1347) صورت گرفت. این جریان سیاسی به سرعت به یک جریان سیاسی انقلابی وسیع و سرتاسری کل کشور و مرکب از فرزندان صدیق تمامی ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی در افغانستان مبدل گردید.

جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور، علی‌رغم تحمل اشتباهات، انحرافات و انشعابات متعدد در طول حیات مبارزاتی شان، در مواجهه با سرکوبگری‌های کودتاگران رویونیست 7 ثوری و سپس سپاهیان منجاوز و اشغال‌گر

را دچار انشعاب و تفرقه نمود و در نتیجه توان بین‌المللی آن را عمیقاً و وسیعاً کاهش داد.

دولت سوسیال‌امپریالیستی تحت رهبری حزب رویونیستی مدرن خروشچفی در اوایل دورهٔ صدارت داود خان (در سال 1334 خورشیدی) اولین گام اقتصادی از تمهیدات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود را در جهت وابسته‌سازی سلطنت ارتجاعی حاکم بر کشور و کل جامعه افغانستان به پیش برداشت و سپس آن را با گام‌های بعدی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ادامه داد. بر مبنای چنین تمهیداتی بود که در دهم جدی سال 1343 خورشیدی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایهٔ وابستگی عمیق و وسیع ایدیولوژیک- سیاسی به رویونیسم مدرن خروشچفی و سوسیال‌امپریالیزم شوروی پایه‌گذاری گردید. مخالفت با تشکیل "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بر پایهٔ ضدیت با خیانت‌های گذشتهٔ بنیان‌گذاران حزب مذکور در قبال جنبش دموکراتیک دورهٔ هفت و هشت شورا و تکامل سریع این مخالفت تا سطح مخالفت و مبارزه علیه رویونیسم مدرن شوروی بر اساس تأثیرپذیری مثبت از مواضع ضد رویونیستی حزب کمونیست چین تحت رهبری مانوتسه دون استوار بود. این تکامل که به پیش‌گامی رفیق زنده‌یاد استاد اکرم صورت گرفت پایهٔ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی نسبتاً روشنی را برای بنیادگذاری یک سازمان مستقل از "حزب

دستگیر شدند، ولی مدتی بعد دوباره رها گردیدند. اما بعد از آن که بار دوم در ماه حوت سال 1357 توسط رژیم مزدور اسیر شدند دیگر روی آزادی را ندیدند و پس از تحمل چندین ماهه شکنجه‌های زندان کودتاگران رویونیستی و مزدور، در 7 قوس سال 1358 خورشیدی، یعنی سی‌وچند روز قبل از تجاوز قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی بر کشور به دست دژخیمان آدمکش وطن‌فروش جاودانه شدند.

### 3- رفیق زنده‌یاد جان‌باخته داکتر صادق

یکی از رهبران بنیان‌گذار "سازمان جوانان مترقی افغانستان" و برجسته‌ترین رهبر بنیان‌گذار "سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان (سرخا)" بود. خط "سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان (سرخا)" ادامه و تکامل خط رفیق زنده‌یاد جان‌باخته استاد اکرم نبود. آن خط از زمان تشکیل "سازمان جوانان مترقی افغانستان" تا اواخر سال 1349، یعنی زمان مبتلا شدن رفیق اکرم به مریضی، خط حاکم بر آن سازمان بود. مریضی رفیق اکرم باعث کناره‌گیری اجباری اش از فعالیت‌های مبارزاتی سازمانی گردید. در نتیجه جناح تحت رهبری رفیق صادق از لحاظ ایدئولوژیک- سیاسی بر کمیته مرکزی "سازمان جوانان مترقی" مسلط گردید.

البته قبل از آن نیز جناح تحت رهبری رفیق صادق در کمیته مرکزی پنج نفره "سازمان" از لحاظ تعداد مسلط بود. اما تا زمانی که رفیق اکرم توان پیش‌برد

دولت سوسیال امپریالیستی شوروی بخش‌های مهمی از مبارزات و مقاومت‌های مسلحانه توده‌یی در سطح کل کشور را سازمان‌دهی و رهبری نمودند و با داخل شدن جان‌بازانه به میدان کارزار مبارزاتی مسلحانه، تلفات وسیعی را در سطح رهبران، کادرها، صفوف و توده‌های رزمنده تحت رهبری شان متحمل گردیدند و بدین ترتیب به جنبش‌های سرتاپا خون چکان مبدل شدند.

جان‌باختگان قهرمانی که عکس‌های شان در پوستر تبلیغاتی 7 قوس امسال، مانند سال‌های قبل، درج است، مثال‌های برجسته‌ای از ده‌ها هزار جان‌باخته قهرمان جنبش مانونیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور محسوب می‌گردند.

درین میان عکس رفیق زنده‌یاد جان‌باخته استاد اکرم به عنوان رهبر مؤسس جنبش مانونیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور در پوستر، بزرگ‌تر از سایر عکس‌ها است و در متن ستاره سرخ جا داده شده است تا نقش مرکزی ایدئولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی این رفیق زنده‌یاد جان‌باخته در تأسیس سازمان جوانان مترقی و راه‌اندازی جنبش دموکراتیک نوین افغانستان به خوبی ترسیم گردد.

رفیق زنده‌یاد جان‌باخته استاد اکرم با وجودی که در اثر مبتلا شدن به یک مریضی جان‌گناه توان کاروییکار متشکل و منظم سیاسی را از سال 1349 خورشیدی ببعد از دست داده بودند، در تابستان سال 1357 توسط کودتاچیان هفت ثوری

فعالیت‌های مبارزاتی سازمانی را داشت، جناح تحت رهبری رفیق صادق علی‌رغم اکثریت عددی در کمیته مرکزی "سازمان"، به دلیل پیروزی تقریباً دائمی رفیق اکرم در مباحثات کمیته مرکزی "سازمان"، نتوانست از لحاظ ایدیولوژیک-سیاسی بر کمیته مرکزی "سازمان" و ازین طریق بر کل سازمان مسلط گردد. اما پس از آن که رفیق اکرم مریض شد، جناح تحت رهبری رفیق صادق بر کمیته مرکزی "سازمان" مسلط شد و خود او به رهبر بلامنازع "سازمان" مبدل گردید.

اکثریت عددی جناح تحت رهبری رفیق صادق در کمیته مرکزی "سازمان" حاصل ترکیب نشست عمومی سوم "سازمان" در سال 1359 خورشیدی بود. در آن نشست عمومی، جناح تحت رهبری رفیق اکرم 9 نفر، جناح تحت رهبری رفیق صادق 7 نفر و جناح "سنتریست" 5 نفر بودند. هریک از "سنتریست"‌ها به درجات مختلف میان دو خط رفیق اکرم و خط رفیق صادق در نوسان قرار داشتند. جناح سنتریست شامل افرادی از قبیل نادرعلی دهاتی (پویا)، محمد اعظم (دادفر)، حیدرعلی لهیب و دو تن دیگر بودند. آن‌ها در مباحثات مطرح شده در نشست اکثرأً جانب رفیق اکرم را گرفتند، ولی در انتخابات برای کمیته مرکزی "سازمان" به نفع دو کاندید از جناح رفیق اکرم (خود رفیق و واصف باختری) و سه کاندید از جناح رفیق صادق (خود رفیق، خداداد خروش و ... ) رأی دادند. در عین حال هیچ فردی از

جناح "سنتریست" عضویت کمیته مرکزی "سازمان" را حاصل نکرد.

خط رفیق صادق، که از جهات متعدد ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی-به خصوص در عرصه‌های کار توده‌یی و کار تشکیلاتی و رابطه آن‌ها با یکدیگر- یک خط "غیرفعال" بود، برای اولین بار در فعالیت‌های مبارزاتی بعد از نشست عمومی اول "سازمان" تا نشست عمومی دوم "سازمان" خود را نشان داد. رفیق صادق در نشست عمومی اول "سازمان" به عنوان یکی از اعضای کمیته مرکزی "سازمان" انتخاب گردید. با وجود این وی در فعالیت‌های مبارزاتی بعد از نشست عمومی اول تا نشست عمومی دوم "سازمان" ضعف‌های جدی مبارزاتی از خود نشان داد. تمایل به خارج نشینی، نپرداختن منظم و معیاری حق‌العضویت و باقی‌داری تقریباً دائمی مالی از "سازمان"، انکار از ادامه شرکت در پخش شب‌نامه‌های "سازمان"، انتقادات جدی ای بود که در نشست عمومی دوم سازمان علیه وی مطرح بود. و درین نشست عمومی سازمانی از عضویت در کمیته مرکزی دوم "سازمان" محروم گردید.

با ضربت خوردن تظاهرات تحت رهبری سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین افغانستان در سال 1347 چند تن از رهبران "سازمان" و "جریان" زندانی شدند. از آن زمان تا نشست عمومی سوم سازمان جوانان مترقی در سال 1349، یک کمیته مرکزی 4 نفره "سازمان" را رهبری می‌نمود که در آن از

به تنظیم حلقات آموزشی و تشکیلاتی موافق بود اما به شرط این که این حلقات نه به عنوان حلقات فرور رفته در خود و منزوی بل که به عنوان حلقاتی برای دامن زدن فعالانه به مبارزات توده‌یی، قویاً مرتبط با مبارزات توده‌یی و برای رهبری اصولی و قاطع آن مبارزات مدنظر قرار بگیرد.

در هر حال رفیق صادق واضحاً طرفدار این بود که از میزان درگیری‌های مبارزاتی "سازمان" در فعالیت‌های مبارزاتی توده‌یی و رهبری آن مبارزات کاسته شود و در عوض روی حلقات آموزشی و تشکیلاتی مخفی روشن‌فکرانه تأکید اساسی صورت بگیرد. وی نظرات خود درین مورد را تا نشست عمومی سوم سازمان حفظ کرد.

در نشست عمومی سوم "سازمان" یکبار دیگر مباحثات حول مطالب فوق الذکر مطرح شد و پس از مباحثات و مجادلات جدی یک بار دیگر نظریات رفیق اکرم در این نشست عمومی مورد پذیرش قرار گرفته و به اکثریت آراء یعنی 14 رأی (9 رأی جناح تحت رهبری رفیق اکرم + 5 رأی جناح سنتریست‌ها) در مقابل 7 رأی جناح تحت رهبری رفیق صادق، یه تصویب رسید.

تا زمانی که بعد از نشست عمومی سوم "سازمان" رفیق اکرم فعال باقی مانده بود، کماکان مثل سابق کمیته مرکزی را، طبق فیصله‌های نشست عمومی سوم "سازمان"، تحت رهبری داشت. اما پس از آن که وی مریض و غیر فعال گردید و کمیته مرکزی "سازمان" تحت رهبری

جناح تحت رهبری رفیق صادق فقط خداداد خروش عضویت داشت و سه رفیق دیگر عضو کمیته مرکزی- رفیق اکرم، رفیق واصف باختری و رفیق صیاد- به جناح تحت رهبری رفیق اکرم تعلق داشتند.

رفیق اکرم و کمیته مرکزی "سازمان" ضربه سال 1347 را ناشی از راستروی ارزیابی کرد، در حالی که رفیق صادق این ضربه را ناشی از "چپروی" دانست. بحث در مورد این مسئله باعث تنظیم دو سند "سازمانی" به نام‌های "تحلیل بهاری" و "تحلیل خزانی" از سوی کمیته مرکزی تحت رهبری رفیق اکرم گردید.

در این اسناد ضربه سال 1347 ناشی از راستروی سازمان و مشخصاً ناشی از تعطیل جلسات کمیته مرکزی، بنا به پیش‌نهاد یکی از اعضای ارشد کمیته مرکزی "سازمان"، ارزیابی گردید که زمینه را برای "چپروی" انجنیر عثمان در جریان تظاهرات مساعد ساخت. پیش‌نهاد مطرح شده در این اسناد آن بود که در جریان حرکت‌های مبارزاتی توده‌یی، کمیته مرکزی "سازمان" به جای این که جلسات خود را تعطیل نماید باید بیش‌تر از پیش جلسات خود را فعالانه برگزار نماید و حرکت‌های مبارزاتی توده‌یی را فعالانه تحت رهبری بگیرد. برعکس رفیق صادق روی عدم اصرار دایمی در رهبری فعالانه مبارزات توده‌یی و توجه اساسی به تنظیم حلقات آموزشی و تشکیلاتی اصرار می‌نمود و این اصرارش را تا زمان تدویر نشست عمومی سوم "سازمان" ادامه داد. کمیته مرکزی "سازمان" با توجه اساسی



به موضع‌گیری اصولی سریع و قاطع بپردازد. در شرایطی که استبداد داود خانی بعد از کودتای 26 سرطان سال 1352 بر کشور مسلط گردیده بود، موضع‌گیری اصولی مستند علیه اکونومیزم "گروه انقلابی..." و همچنان علیه اوانتوریزم "پس منظر تاریخی" خیلی با تأخیر و در سال 1352 توسط بقایای "سازمان جوانان مترقی" صورت گرفت. تا آن موقع از یک طرف اکثریت منسوبین "جریان" غیر فعال شده بودند و "جریان" عملاً فروپاشیده بود و از طرف دیگر اکثریت منسوبین بر حال "جریان" به "انتقادیون" پیوسته بودند. سند "انقلاب سرخ" است یا اکونومیزم بورژوایی؟" که توسط بقایای "سازمان جوانان مترقی افغانستان" در سال 1354 خورشیدی تدوین و منتشر گردید، فقط توانست توجه بخش کوچکی از منسوبین سابق "سازمان جوانان مترقی افغانستان" را، که برحال باقی‌مانده بودند، و همچنان توجه بخش کوچکی از منسوبین سابق برحال "جریان" دموکراتیک نوین افغانستان" را به سوی خود جلب نماید. برین اساس بود که "سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان" توسط بخش کوچکی از منسوبین سابق "سازمان جوانان مترقی افغانستان" در اواخر سال 1354 خورشیدی تشکیل گردید و توانست بخش کوچکی از منسوبین سابق "جریان" دموکراتیک نوین افغانستان" را به سوی خود جلب نماید. اما خط این سازمان ادامه خط "سازمان جوانان مترقی افغانستان" تحت رهبری

رفیق صادق قرار گرفت، وی و به تبعیت از وی کمیته مرکزی "سازمان" به جای تطبیق فیصله‌های نشست عمومی سوم "سازمان" در خط دیگری قرار گرفت و تا حد زیادی از میزان توجه کمیته مرکزی "سازمان" نسبت به فعالیت‌های جریان دموکراتیک نوین کاسته شد.

در نتیجه این بی‌توجهی راستروانه سازمان نسبت به فعالیت‌های جریان دموکراتیک نوین افغانستان در سال‌های 1350 و 1351، از یک طرف فعالیت‌های مبارزاتی "جریان"، در چند مورد مهم دچار به "چپ‌روی" گردید و از طرف دیگر کل جریان به دو بخش جداگانه مدافعیین و انتقادیون تقسیم گردیده و در مقابل همدیگر قرار گرفتند. این وضعیت مجموع جریان را از لحاظ پیش‌برد فعالیت‌های عملی مبارزاتی تا حد زیادی از رمق انداخت. در نتیجه، نشست عمومی سوم سازمان در سال 1351 به جای این که باعث رفع مشکلات "سازمان" و "جریان" گردد، به آخرین نشست عمومی سازمانی مبدل گردید و "سازمان" را به طرف پراگندگی و فروپاشی سوق داد.

در شرایطی که در سال 1352 موضع‌گیری مستند علیه "سازمان" و "جریان" از طرف "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" تحت عنوان "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" صورت گرفت، جریان در مسیر عدم فعالیت، فروپاشی و چند پارچگی افتاده بود و "سازمان" نیز در مسیر انحلال پیش می‌رفت و نتوانست علیه اکونومیزم "گروه انقلابی..." فعالانه

دموکراتیک خلق افغانستان" و رژیم برخاسته از کودتای هفت ثور (جمهوری دموکراتیک افغانستان) از طریق پخش شب‌نامه‌ها به موضع‌گیری رسمی پرداخت و همچنان علیه به اصطلاح تاکتیک سراسر نادرست تماس‌گیری بعضی از چهره‌های معروف "شعله‌یی" با سران رژیم کودتایی به طور مستند موضع‌گیری نمود. به همین جهت مقدم بر هر سازمان دیگر چپ "شعله‌یی" توسط رژیم کودتایی مورد ضربت قرار گرفت و به خاطر این که دارای تشکیلات سست و بی‌حال و غیر منطبق با شرایط جنگی سال 1358 بود در همان سال در مواجهه ناکام علیه سرکوب‌گری‌های رژیم مزدور سریعاً فروپاشید.

رفیق زنده‌یاد جان‌باخته داکتر صادق که توسط رژیم کودتا دست‌گیر شده بود، نیز در 7 قوس سال 1358 خورشیدی توسط جلادان قاتل رژیم کودتایی جاودانه شد و نام او، علی‌رغم موجودیت کم‌بودها و انحرافات جدی در مبارزات سازمان تحت رهبری اش، به عنوان یکی از جان‌باختگان برجسته جنبش ماتونیستی افغانستان در تاریخ مبارزات انقلابی مردمان کشور ثبت گردید.

#### 4- رفیق زنده‌یاد جان‌باخته مجید کلکانی

یکی از چهره‌های برجسته رهبری کننده در محفل تحت رهبری انجنیر عثمان بود. این محفل در انتشار جریده شعله جاوید در پهلوی "سازمان جوانان مترقی" و محفل شاهپور سهم گرفت. دوتن از رهبران اصلی این محفل یعنی انجنیر عثمان و مضطرب

رفیق زنده یاد اکرم نبود، بلکه ادامه خط غیر مسلط جناح تحت رهبری زنده‌یاد صادق در "سازمان جوانان مترقی افغانستان" تحت رهبری رفیق اکرم و ادامه خط مسلط بر "سازمان" بعد از مریمی رفیق اکرم بود.

مهم‌ترین مشخصات منفی خط "سرخا" این‌ها بود:

1-- جبهه‌گرایی به جای توجه به تشکیل حزب کمونیست به عنوان مهم‌ترین سلاح مورد نیاز انقلاب.

2-- کودتاگرایی به جای توجه استوار به استراتژی مبارزاتی جنگ طولانی مدت خلق.

3-- تشکیلات سست و غیر منطبق با شرایط شدیداً سرکوب‌گرانه و جنگی مسلط بر کشور بعد از کودتای هفت ثور 1357.

4-- بی‌توجهی عمومی به کارویچکار مبارزاتی توده‌یی در مسیر تلاش برای احیای جریان دموکراتیک نوین افغانستان.

5-- جهت‌گیری حمایت‌گرانه از بنیادگرایی شیعی ایرانی تحت نام "اسلام مبارز".

6-- عدم موضع‌گیری روشن علیه رویزیونیسم مدرن سه‌جهانی چینی (رویزیونیسم تین‌هسیانوپینگ) و دگما رویزیونیسم مدرن البانیایی (رویزیونیسم خوجه‌یی).

اما "سازمان رهایی‌بخش خلق‌های افغانستان (سرخا)" اولین سازمان مارکسیست-لنینیست-ماتوتسه‌دون اندیشه در میان منسوبین سابق "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" بود که علیه "حزب

نسبت به تشکیلات انقلابی و جنگ انقلابی توده‌یی"، در افغانستان کارکرد ندارد و بدین ترتیب از لحاظ تیوریک و عملی از گرایش‌های چه‌گوارستی فاصله گرفتند. در هر حال به همین جهت بود که گروه تحت رهبری زنده‌یاد مجید در اواخر سال 1354 و اوایل سال 1355 خورشیدی، به تصور این که "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" یک گروه مارکسیست-لنینیست-مانوتسه‌دون اندیشه است، در نزدیکی با آن گروه قرار گرفت و این نزدیکی مدت سه سال دوام نمود و سپس بنا به علل و عوامل مختلفی پایان یافت.

زنده‌یاد مجید و جناح تحت رهبری او در اواخر سال 1357 و اوایل سال 1358 در مبارزات برای تأسیس "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" (ساما) سهم نمایان گرفتند. او "ساما" را از زمان تأسیس آن سازمان در ماه سرطان 1358 تا زمان دست‌گیری خودش در اواخر سال 1358، طی مدت چندین ماه رهبری نمود و بدین ترتیب رهبر سازمانی گردید که اکثریت قاطعی از منسوبین سابق جریان دموکراتیک نوین افغانستان در آن تنظیم شده بودند و کاروییکار مبارزاتی شان را در چهارچوب آن سازمان پیش می‌بردند.

او در اواخر سال 1358 خورشیدی توسط جواسیس رژیم مزدور کودتاگران هفت ثوری دست‌گیر گردید و در ماه جوزای سال بعدی توسط جلادان رژیم به خیل جاویدانگان پیوست. بدین ترتیب زنده‌یاد مجید کلکاتی، علی‌رغم تمامی فراز و نشیب‌های مبارزاتی اش، یکی از

باختری جزء نویسندگان اصلی جریده شعله جاوید و جزء گردانندگان اصلی تظاهرات و مبارزات اعتراضی جریان دموکراتیک نوین بودند. بنابراین قبل از بروز اولین انشعاب در جریان دموکراتیک نوین کشور، در اثر جدا شدن محفل تحت رهبری انجنیر عثمان از جریان سیاسی تحت رهبری سازمان جوانان مترقی و انتشار جزوه "پس منظر تاریخی" توسط انشعابیون، تمامی افراد شامل در محفل مذکور، علی‌رغم مبتلا بودن کم‌وبیش به تمایلات چه‌گوارستی، به شمول رفیق زنده‌یاد جان‌باخته مجید کلکاتی جزء منسوبین جریان دموکراتیک نوین افغانستان بودند. چنان‌چه در همان زمان به عنوان نشانه‌ای از تعهد به "جریان" و کاروییکار آن، بنا به دستور آن رفیق زنده‌یاد، پنجاه پنجاه نسخه از تمامی شماره‌های منتشر شده جریده شعله جاوید منظمأ از شهر کابل به کلکان انتقال می‌یافت و در اختیار روابط روشن‌فکری و توده‌یی اش در آن جا قرار می‌گرفت.

پس از کناره‌گیری انجنیر عثمان و مضطرب باختری یعنی دو تن از رهبران اصلی محفل "پس منظر تاریخی" از فعالیت‌های سیاسی در سال 1352 و منشعب شدن بقایای محفل مذکور در دو گروه جدا از هم، زنده‌یاد مجید کلکاتی و یاران نزدیکش مدتی به مبارزات گروپیک مستقل از سایر بخش‌های باقی‌مانده از جریان دموکراتیک نوین افغانستان ادامه دادند و در طی همین مدت دریافتند که تیوری چه‌گوارستی "تقدم کانون چریکی

امپریالیستی در افغانستان در اوراق تاریخ مبارزات انقلابی کشور ثبت گردید.

## 6- رفیق زنده‌یاد جان‌باخته عبدالاله

### رستاخیز

یکی از چهره‌های برجسته جنبش دموکراتیک نوین افغانستان در سمت غرب کشور و یکی از رهبران و مبلغین برجسته آن جنبش در پوهنتون کابل در نیمه دوم دههٔ چهل خورشیدی بود. نام او به عنوان یکی از شعراي برجسته انقلابی کشور در تاریخ ادبیات دری افغانستان ثبت است.

قصیده‌های کوتاه از رستاخیز:

از اینجا از دل تاریک این زندان  
در دانگیز

شکستم این سکوت تلخ

تا بار دگر خوانم

که مرگ ما پر قو نیست

کوه است و گران سنگ است.

رستاخیز به عنوان یکی از رهبران برجسته "انتقادیون" در سمت غرب کشور، علی‌رغم تحمل انحرافات، اشتباهات و کمبودات تیوریک و عملی در طول بیش‌ترین سال‌های دههٔ پنجاه خورشیدی، پس از کودتای هفت ثور 1357 خورشیدی علیه رژیم کودتا ایستاد و علیه آن به مبارزه پرداخت و توسط قلابدندان رژیم دستگیر و زندانی گردید و پس از تحمل شکنجه‌ها و اسارت طولانی در زندان توسط دژخیمان مزدور رژیم به جاودانگی

پیش‌گامان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، یکی از مؤسسين برجسته "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)"، یکی از رهبران درجه اول آن سازمان، یکی از جان‌باختگان فداکار جنبش دموکراتیک نوین و یکی از نام‌آوران بزرگ جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی کشور محسوب می‌گردد.

## 5- رفیق زنده‌یاد جان‌باخته بشیر بهمن

یکی از فعالین جریان دموکراتیک نوین افغانستان و مرتبط به محفل تحت رهبری دکتر هادی محمودی فقید بود. این محفل علی‌رغم ناستواری بنیادینش در پذیرش اندیشهٔ مانوتسه دون، در تأسیس سازمان جوانان مترقی افغانستان و رهبری آن سازمان و در راه اندازی جریان دموکراتیک نوین افغانستان و رهبری آن و هم‌چنان در تأسیس و رهبری "ساما" سهم گرفت. بشیر بهمن یکی از اعضای کنفرانس مؤسس "ساما"، یکی از اعضای برجسته کنگرهٔ مؤسس سازمان انقلابی وطن‌پرستان واقعی (ساوو) و یک عضو برجسته کمیتهٔ مرکزی "ساوو" بود. وی حین ضربت خوردن مقر کمیتهٔ مرکزی "ساوو" در سال 1359 یک‌جا با سایر هم‌زمانش توسط پولیس رژیم مزدور دستگیر گردید و پس از تحمل چندین ماه شکنجه و اسارت توسط دژخیمان رژیم مزدور به جاودانگی پیوست و نامش به عنوان یکی از چهره‌های برجسته جنبش دموکراتیک نوین کشور و یکی از نام‌آوران جان‌باختهٔ مقاومت ضد سوسیال

جهت زمینه‌ساز شکست جنگ دفاعی جاری رزمندگان سامایی در مقابل تهاجمات نیروهای اخوانی تحت رهبری مسعود در پروان گردید. بر علاوه زمینه‌ساز ایجاد تفرقه فوری در میان جنگجویان سامایی در منطقه کوه‌دامن شد. همچنان از یک جهت زمینه مساعدی برای شکست نیروهای سامایی در سال 1360 در جنگ با نیروهای مربوط به حزب اسلامی گلبدین در کوه‌دامن و عاقبت تسلیم شدن هر دو طرف این جنگ به رژیم مزدور فراهم آورد. در اثر این تسلیمی یک غنند دولتی 760 نفره از نیروهای تسلیم شده سامایی در کوه‌دامن سربرآورد و رژیم مزدور انتقام از دست دادن غنند حسین کوت را گرفت.

### 8- رفیق زنده یاد جان باخته سلطان احمد

#### معلم

یکی از کادرهای رهبری "سازمان پیکار برای نجات افغانستان" بود. وی در سال ... در کابل توسط عوامل رژیم مزدور اسیر گردید و مدتی را در زندان به‌سر برد. پس از رهایی از زندان از کشور خارج شد و در یکی از شهرهای پشت خط دیورند سکنا گزین گردید. وی هنوز مدت زمان زیادی را در آن شهر به‌سر نه‌برده بود که به نحو مشکوکی مفقود گردید و جست‌وجوی طولانی رفقای سازمانی‌اش برای بازیابی او بی‌نتیجه ماند و قاتلین‌اش نیز به‌طور مستند شناخته نشدند. در آن زمان حزب اسلامی گلبدین در مناطق مختلف پشت خط دیورند دسته‌های

پیوست. رستاخیز یکی از جان‌باختگان برجسته جنبش دموکراتیک نوین افغانستان محسوب می‌گردد و اشعار انقلابی پرشور این شاعر شوریده‌حال هنوز و تا سال‌های متمادی در آینده، الهام‌بخش رزمندگان انقلابی در کشور خواهد بود.

### 7- رفیق زنده یاد جان باخته شاه محمد

#### "پردل"

در "ساما" معروف به "اندیوال پردل" و در میان توده‌های مردم در کابل و شمالی معروف به "لالا شاه محمد" بود. او یکی از یاران سابقه دار زنده‌یاد مجید کلکانی، یکی از اعضای کنفرانس مؤسس "ساما"، برجسته‌ترین چهره جناح طرفدار برنامه "ساما" در کنگره اول آن سازمان، یکی از فرمان‌دهان برجسته جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیسم شوروی، فرمانده عمومی نظامی "ساما"، فرمانده نظامی "ساما" در کوه‌دامن و فاتح غنند حسین کوت اردوی پوشالی رژیم مزدور در کوه‌دامن بود. اگر توطئه اخوانیان خاین یا توطئه "اندیوالان" دو روی، منافق و عاقبت نیندیش در درون "ساما" در منطقه کوه‌دامن، در اواسط سال 1359 خورشیدی، فرصت ادامه کارویکار انقلابی از وی را نمی‌گرفت این امکان قویاً وجود داشت که در همکاری با سایر رزمندگان قهرمان بتواند نام خود را به عنوان فاتح لوی جبل‌سراج اردوی پوشالی رژیم مزدور نیز در تاریخ جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیسم شوروی ثبت نماید. جان‌باختن این فرمانده دلاور در اواسط سال 1359 خورشیدی، در قدم اول از یک

شب یا روز 7 قوس 1358 خونش را ریختند و شاعر گرانمایه انقلابی را به سرانجام سرخی که مدت‌ها قبل به زبان شعر تمنا کرده بود رساندند:

**ز خون خویش خطی می‌کشم به سوی شفق  
چه خوب عاشق این سرخی‌بی سرانجام  
تویی که پشت تو می‌لرزد از تصور مرگ  
منم که زندگی‌بی دیگر است اعدام**

## 10- رفیق زنده یاد جان باخته رسول

### جرت

یکی از فعالین جریان دموکراتیک نوین افغانستان بود. او در فاریاب زاده شد ولی در قندهار بود که به یکی از فعالین و نام‌آوران جریان دموکراتیک نوین افغانستان مبدل گردید. سپس در سال‌های بعد با زنده‌یاد داود سرمد و از طریق او با زنده‌یاد مجید کلکانی عیارانه نرد رفاقت زد، در پروسه تشکل "ساما" فعالانه نقش بازی کرد، در کنفرانس مؤسس "ساما" سهم گرفت، عضو کمیته تشکیلات مرکزی "ساما" گردید و یکجا با سایر اعضای این کمیته در اوایل خزان 1358 توسط اوباشان خادیسرت رژیم کودتای هفت ثور دستگیر گردید. در زندان در مقابل شکنجه‌گران خادیسرت فهرمانانه مقاومت کرد و حسرت شنیدن حتی یک کلمه از زبانش علیه رفقا و راه مبارزاتی اش را چون سرب مذاب به گوش‌های ناشنوای آن‌ها ریخت و دل‌های مکدرشان را مکدرتر ساخت. رژیم مزدور او را نیز چون سایر یارانش پیشاپیش در استقبال از ارتشیان

تروریست فعالی داشت که در موارد مشخصی به قتل و کشتار عناصر ملی، دموکرات و انقلابی کشور دست می‌زدند. بعضی از روابط خانوادگی این رفیق زنده‌یاد گفته اند که وی توسط همین دهشت‌افگنان مزدور مورد سوء قصد قرار گرفته و جان‌باخته است.

## 9- رفیق زنده‌یاد جان باخته داود سرمد

یکی از فعالین جریان دموکراتیک نوین افغانستان و یکی از نام‌آوران جریان در کل منطقه شمالی بود و از سابقه چندین ساله رفاقت و هم‌سنگری با زنده‌یاد مجید برخوردار بود. او فعالانه در پروسه تشکل "ساما" سهم گرفت و پس از برگزاری کنفرانس مؤسس و اعلام موجودیت آن سازمان در سرطان 1358 خورشیدی، مسئولیت کمیته تشکیلات مرکزی "ساما" را بر عهده گرفت. اما مدت زمان اندکی پس از آغاز کار کمیته تشکیلات مرکزی "ساما"، مقر این "کمیته" در اوایل خزان سال 1358 خورشیدی توسط اوباشان مربوط به شبکه استخبارتی رژیم کودتا ("خاد") مورد حمله قرار گرفت و تمامی اعضای "کمیته" دستگیر گردیدند. رفیق زنده‌یاد داود سرمد شکنجه‌های طولانی شکنجه‌گران "خاد" را قهرمانانه تحمل کرد و تا آخر علیه رفقاییش لب به سخن نگشود. به این ترتیب او مستنطقان و شکنجه‌گران خود را در میدان مقاومت علیه شکنجه و تعذیب ضد انقلابی و ضد انسانی با شکست شرمسارانه مواجه ساخت و آن‌ها کین توزانه او را خیلی سریع به جلدانی تسلیم کردند که در همان

روشن و غیر قابل انکاری بوده است که او حتی اکنون نیز نمی‌تواند مورد انکار قرار دهد.

رفیق زنده‌یاد سیدال سخندان با وجودی که زاده یک خانواده زحمت‌کش پشتون در لوگر بود توانست فقط در ظرف چند ماه تعداد زیادی از فرزندان زحمت‌کشان ولایت بامیان از ملیت هزاره را وسیعاً به صفوف جریان دموکراتیک نوین افغانستان جلب و جذب نماید و محبوب‌ترین چهره سیاسی در میان دهقانان آن ولایت گردد.

زنده‌یاد سیدال سخندان شاعر شوریده حالی بود که اشعار انقلابی اش به زبان پشتو زینت بخش چند شماره از جریده شعله جاوید در دوره اول نشراتی‌اش شد. بر علاوه اشعار او در تمامی مظاهرات تحت رهبری جریان دموکراتیک نوین افغانستان دکلمه می‌گردید.

**ستره ملاکه نور ستا رُغ په غاړه ورلی نشم  
ستا دپښو لاندی خپلی ژوند کولی نشم  
چه په خپیره دی وهلم ما به خرخر کتل  
کله ناست وم نو لجن کله پلارته ژرل**

**درس‌های مجدداً فراگرفته شده  
در بزرگداشت از روز  
جان‌باختگان جنبش مانوئستی  
و جنبش دموکراتیک نوین  
افغانستان**

**1--** بزرگداشت از روز جان‌باختگان جنبش مانوئستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان، بزرگداشت از جان‌بازی

مهاجم و اشغال‌گر ارباب سوسیال امپریالیستی‌اش سر برید.

## 11- رفیق زنده‌یاد جان‌باخته سیدال

### سخن‌دان

در جریان تصادم افراد "سازمان جوانان مسلمان" و پشتی‌بانان آن‌ها از فاکولته شرعیات پوهنتون کابل، مدرسه دارالعلوم عربی کابل، طلاب مدرسه دینی مربوط به قلعه جواد (قلعه حضرت مجددی) و طلاب مربوط به مدرسه تحت مسئولیت مولوی محمد نبی محمدی در لوگر و غیره با منسوبین جریان دموکراتیک نوین در سال 1351 خورشیدی در پوهنتون کابل، مسلحانه مورد سوء قصد قرار گرفت و جان باخت. متهم اصلی این قتل جنایت‌کارانه شخص گلبدین حکمت‌یار شناخته شد و در همان زمان مدتی از عمر جنایت‌کارانه اش را در زندان حکومت وقت سپری نمود. جالب است که او ده‌ها سال بعد، پس از تسلیم شدن آشکار به رژیم دست‌نشانده اشغال‌گران امپریالیست و از این طریق تسلیم شدن به خود اشغال‌گران امریکایی و متحدین انگلیسی و غیرانگلیسی‌شان، در یک مصاحبه تلویزیونی، سوء قصد علیه سیدال سخندان را انکار نموده است. در حالی که هم‌جان‌باختن "سخن‌دان" در جریان تصادم مذکور و هم رهبری نیروهای مربوط به سازمان جوانان مسلمان و پشتی‌بانان شان توسط گلبدین حکمت‌یار در آن تصادم، امور مسلم،

2-- حزب کمونیست (حزب سیاسی پرولتاریا و پیش‌آهنگ پرولتاریا) مهم‌ترین سلاح از میان سه سلاح مورد نیاز برای انقلاب دموکراتیک نوین، گذار به انقلاب سوسیالیستی و حرکت مداوم انقلابی به سوی کمونیزم جهانی از طریق انقلابات متعدد فرهنگی است. موجودیت این سلاح شرط ضروری ایجاد و پرورش دو سلاح دیگر انقلاب است. حزب سیاسی پرولتاریا و پیش‌آهنگ پرولتاریا نه تنها تمامی سازمان‌های مبارزاتی دیگر پرولتاریا و توده‌ها را رهبری می‌نماید و تداوم مبارزاتی آن‌ها را تأمین می‌کند، بلکه از منافع عمومی امروزی و آتی پرولتاریا نمایندگی می‌نماید. در واقع بدون تعلق داشتن به یک حزب کمونیست حقیقی، تعلق داشتن حقیقی به جنبش کمونیستی و تعهد حقیقی ایدئولوژیک- سیاسی به کمونیزم معنا و مفهوم حقیقی نخواهد داشت. به عبارت دیگر کمونیست بودن یک امر ایدئولوژیک- سیاسی - تشکیلاتی است و نه صرفاً یک امر ایدئولوژیک- سیاسی منهای تعهد تشکیلاتی.

3-- اما تحزب کمونیستی مائونیستی صرفاً یک امر ضروری برای تأمین استقلالیت پرولتری کمونیستی مائونیستی از نمایندگان سیاسی سایر طبقات و اقشار جامعه نیست، بلکه در عین حال برای تأمین رهبری پرولتری کمونیستی مائونیستی بر سایر طبقات و اقشار مردمی و نمایندگان سیاسی آن‌ها نیز ضروری هست. به عبارت دیگر حزب کمونیست با وجودی که مهم‌ترین سلاح انقلاب است، یگانه سلاح

تمامی جان‌باختگان جنبش مائونیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور است که تعداد تقریبی مجموعی آن‌ها روی هم‌رفته به بیست هزار (20000) نفر می‌رسد.

اکثریت قریب به اتفاق این جان‌باختگان در زمان مبارزه و جنگ علیه رژیم کودتایی هفت ثور و متعاقب آن جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیزم شوروی، اکثراً توسط عوامل و نیروهای رژیم مزدور و اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست و تا حدی توسط سرسختان ضد کمونیست در درون جنگ مقاومت ضد شوروی، به جاودانگی پیوسته اند. این جان‌باختگان نه تنها در برگزیده رهبران، کادرها و صفوف سازمانی تشکلات منشاء گرفته از "سازمان جوانان مترقی افغانستان" و "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" هستند، بلکه تعداد زیادی از آن منسوبین سابق "سازمان" و "جریان" را نیز در بر می‌گیرند که بعد از فروپاشی آن‌ها عضو هیچ سازمان و تشکل "چپ" منشاء گرفته از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" نبوده‌اند.

تمام این جان‌باختگان، علی‌رغم تمامی فرازونشیب‌های مبارزاتی شان، حداقل جان‌باختگان مبارزه و مقاومت ملی علیه سوسیال‌امپریالیزم شوروی و رژیم مزدورش و در سطوح بالاتر جان‌باختگان جنبش دموکراتیک نوین و جنبش مائونیستی افغانستان محسوب می‌گردند. باید هر یک از این جان‌باختگان در حد خودش بزرگ‌داشت گردد و مورد احترام و تکریم قرار داشته باشد.



مورد نیاز برای انقلاب نیست و اگر یگانه سلاح انقلاب باقی بماند در واقع قادر به هیچ پیشرفت مهمی در مسیر انقلاب نخواهیم شد. دو سلاح دیگر مورد نیاز انقلاب یکی "ارتش انقلابی خلق" است و دیگری "جبهه متحد انقلابی".

«ارتش خلق دومین سلاح مورد نیاز انقلاب بعد از حزب کمونیست (مانونیست) است و مهم ترین تشکیلات توده بی محسوب می گردد. تشکیل ارتش خلق و تقویت روز افزون آن خود یک پروسه طولانی است. ضرورت گسترش توده بی هرچه بیش تر جنگ خلق ایجاب می نماید که در پهلوی ارتش خلق، دسته های چریک توده بی و گروه های مسلح دفاع از خود توده بی نیز سازماندهی گردیده و دوش به دوش رزمندگان ارتش خلق در جنگ سهم بگیرند.» (اساسنامه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان)

«حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان برای پیش برد جنگ خلق و پیش برد مبارزات انقلابی در مجموع، جبهه متحد تحت رهبری خود را به مثابه سومین سلاح مورد نیاز انقلاب دموکراتیک نوین ایجاد می نماید. پایه اصلی جبهه متحد، بصورت استراتژیک، اتحاد کارگران و دهقانان است که از طریق بسیج و سازماندهی توده های دهقانی توسط حزب کمونیست (مانونیست) در مناطق پایگاهی انقلابی روستایی به وجود می آید.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان با در نظر داشت ضرورت های

مبارزاتی، در شرایط قبل از برپایی جنگ خلق نیز می تواند به ائتلاف های طبقاتی و سیاسی گوناگون مبادرت ورزد، اما در هر حالتی با پیگیری و استواری برای حفظ استقلال ایدیولوژیک - سیاسی تشکیلاتی و نظامی خود و تقویت مواضع انقلابی و تأمین منافع پرولتاریا، مبارزه می نماید. فقط به این صورت، مبادرت به ائتلاف های طبقاتی و سیاسی گوناگون می تواند در خدمت استراتژی مبارزاتی حزب قرار بگیرد.» (اساسنامه حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان)

بنابراین موجودیت حزب انقلابی پرولتری و رهبری آن پیش شرط تشکیل ارتش توده بی و جبهه متحد انقلابی است.

اما این سلاح های ضروری برای انقلاب خودبه خود به وجود نمی آیند و باید برای تشکیل آن ها، همانند تشکیل حزب کمونیست، به سختی کوشید. حزب انقلابی پرولتری باید برای ایجاد ارتش توده بی انقلابی و جبهه متحد انقلابی به عنوان دو سلاح دیگر مورد نیاز انقلاب بکوشد و در پرورش بیش تر و بیش تر آن سلاح ها سعی نماید. ناگفته روشن است که شمولیت در ارتش توده بی انقلابی و جبهه متحد انقلابی، در عین مرتبط بودن با موجودیت حزب انقلابی پرولتری و رهبری آن، هریک معیارهای مستقل خود را دارد که نسبت به معیارهای شمولیت در حزب انقلابی پرولتری از لحاظ ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی فرق می نماید.

این قاعده نه تنها باید در مورد افراد موجود بالقوه و بالفعل هر یک ازین

## 4- -- مشی توده‌یی:

«مشی توده‌یی یکی از جوانب مهم استراتژی مبارزاتی حزب است. توده‌ها سازندگان تاریخ‌اند. پیروزی جنگ خلق و پیروزی انقلاب در کل، بدون بسیج، سازماندهی و رهبری آنان ممکن نیست. این مسئولیتی است که بر عهده حزب انقلابی پرولتاریا قرار دارد. انجام این مسئولیت بدون پیوند با توده‌ها و اجرای وظایف توده‌یی مبارزاتی، ممکن و میسر نمی‌گردد.

بردن آگاهی انقلابی در میان توده‌ها یکی از وظایف توده‌یی مهم حزب است زیرا که آگاهی انقلابی پرولتاری خود بخود در میان توده‌ها به وجود نمی‌آید. اجرای این وظیفه شکل مهمی از پیوند حزب با توده‌ها است.

آموختن از توده‌ها و وظیفه توده‌یی مهم دیگر حزب است. این آموزش با تکیه بر علم انقلاب پرولتاری صورت می‌گیرد. حزب نظرات پراکنده توده‌ها را گرد می‌آورد، با استفاده از علم انقلاب پرولتاری آنها را تجزیه و تحلیل کرده و فشرده می‌سازد و به میان توده‌ها می‌برد تا توده‌ها این ایده‌های فشرده شده از لحاظ علمی را از خود دانسته و خوب جذب نمایند.

پذیرش نظرات توده‌ها بر حزب، یکی از موارد مهم آموختن حزب از توده‌ها محسوب می‌گردد. حزب مکلف است به نظرات توده‌ها در مورد خود به دقت گوش داده و این گفته‌ها را

سطوح مبارزاتی متفاوت بلکه در مورد جان‌باختگان بالقوه و بالفعل هر یک از این سطوح مبارزاتی نیز دقیقاً رعایت گردد و یک کاسه ساختن مطلق سطوح متفاوت آن نادرست و غیر اصولی است.

علی‌رغم این مسایل و در هر حال، مبارزه برای تشکیل ارتش انقلابی و کل نیروهای مسلح انقلابی و جبهه متحد انقلابی در شرایط فعلی حزب ما، عرصه‌های مبارزاتی مهمی در مسیر کاروپیکار برای استحکام و گسترش حزب محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر منظور از مبارزه برای استحکام و گسترش حزب در سطح وسیع صرفاً استحکام و گسترش تشکیلات حزب نیست و نمی‌تواند باشد، بلکه استحکام و گسترش فعالیت‌های مبارزاتی حزب، منجمله در عرصه‌های مبارزه برای تشکیل ارتش انقلابی و جبهه متحد انقلابی و در حال حاضر عرصه‌های مبارزه برای ایجاد نیروهای مسلح انقلابی و ایجاد ائتلاف‌های طبقاتی و سیاسی گوناگون با شخصیت‌ها و نیروهای دیگر، نیز هست. عکس این قضیه نیز درست است. حزب بدون دستیابی به سطح معینی از استحکام و گسترش ایدئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و فعالیت‌های مبارزاتی عملی، منجمله در عرصه‌های مبارزه برای تشکیل نیروهای مسلح انقلابی، در مسیر تشکیل ارتش انقلابی خلق، و ایجاد ائتلاف‌های سیاسی گوناگون طبقاتی و سیاسی، در مسیر تشکیل جبهه متحد انقلابی، قادر نیست از مرحله تدارک جنگ خلق به مرحله آغاز و پیش‌برد جنگ خلق گذر نماید.

نیست. توده‌ها بطور کلی از سه قسمت تشکیل می‌شوند: بخش پیش‌رو، بخش میانه و بخش عقب مانده. حزب، بخش پیش‌رو را تحت رهبری خود متحد می‌سازد، با تکیه بر این بخش، سطح آگاهی بخش میانه را بالا می‌برد و به سوی خود جلب می‌نماید و سعی می‌کند که بخش عقب‌مانده را به دنبال خود بکشاند و یا لا اقل خنثی سازد.

« رهبران باید با مهارت عناصر قلیل فعال را بگرد رهبری متحد گردانند و با تکیه به آن‌ها سطح آگاهی سیاسی عناصر میانه را بالا برند و عناصر عقب‌مانده را بسوی خود جلب نمایند.»

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان، جنگ خلق را شکل عمده مبارزه توده‌یی و ارتش انقلابی را شکل عمده تشکیلات توده‌یی در کشور می‌داند و سایر اشکال مبارزات توده‌یی و تشکلات توده‌یی را در خدمت به تدارک و پیش‌برد این مبارزه و ایجاد و تکامل این تشکل دامن می‌زند. مبارزه انقلابی در کل و شکل مشخص کنونی آن یعنی مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور خاص، مبارزه و مقاومت همه جانبه ای است که بر محوریت تدارک، برپایی و پیش‌برد جنگ خلق، که شکل مشخص کنونی آن جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی است، پیش برده می‌شود.

مطابق معیارهای مارکسیستی - لنینیستی - مانونیستی تجزیه و تحلیل نماید و نتیجه‌گیری‌های علمی آن را به کار ببندد. اجرای این وظیفه، شکل مهم دیگری از پیوند حزب با توده‌ها است.

بسیج و سازماندهی توده‌ها و رهبری مبارزات آن‌ها، وظیفه توده‌یی مهم دیگر حزب محسوب می‌گردد. حزب با بسیج توده‌ها و سازماندهی و رهبری مبارزات آنان، این مبارزات را منظم و آگاهانه می‌سازد و به سوی فتح و پیروزی سوق می‌دهد. بدون رهبری حزب انقلابی مجهز به علم انقلاب پرولتری و قادر به درک فراز و نشیب‌های مسیر مبارزات انقلابی و عبور از آن‌ها، توده‌ها شکست می‌خورند. اجرای این وظیفه نیز یکی از اشکال مهم پیوند حزب با توده‌ها است.

وظایف و پیوند‌های توده‌یی حزب، مرتبط و همبسته با هم هستند و متقابلاً بالایی همدیگر تأثیر می‌گذارند. بدون اجرا و ایجاد آن‌ها، یا حزب به فرقه‌ای فرو رفته در خود مبدل می‌گردد و یا به دنباله روی از توده‌ها می‌پردازد. فقط با اجرا و ایجاد این وظایف و پیوندها، ساختمان، تحکیم و گسترش حزب در میان توده‌ها موفقانه و به طور مستمر پیش می‌رود.

مشی توده‌یی به مفهوم برخورد یکسان با تمامی بخش‌های توده‌ها

مشی توده‌یی قرار بگیرد و از جهات معینی مکمل و پرورش دهنده آن مشی باشد. ولی اگر حالت افراطی به خود بگیرد در تضاد انتاگونیستی با مشی توده‌یی قرار می‌گیرد و در نهایت باعث سستی، رخوت و افول مشی توده‌یی خواهد شد.

نخبه‌گرایی روشن‌فکرانه افراطی بستر مناسبی برای پرورش کیش شخصیت فراهم می‌سازد و کیش شخصیت قهرمان‌بازی و قهرمان‌پروری را، به جای تکیه روی توده‌ها و مبارزات آن‌ها، دامن می‌زند و مبارزات توده‌یی را در مسیر افول سوق می‌دهد.

انزواگرایی روشن‌فکرانه و بی‌اهمیت تلقی کردن پیوند با توده‌ها و مبارزات توده‌یی اولین گام سکتاریزم فرقه‌گرایانه است و از لحاظ ایدئولوژیک در تضاد انتاگونیستی با اصل "توده‌ها تاریخ‌ساز اند" قرار دارد و نهایتاً در بهترین حالت به هیچ چیز دیگری جز یأس و سرخوردگی روشن‌فکرانه منجر نخواهد شد و در حالات معینی خود نتیجه یأس و سرخوردگی روشن‌فکرانه ناشی از شکست‌ها و فروپاشی توهمات بی‌پایه و یا خودخواهی‌های بی‌پایه افراطی خواهد بود.

**5--** توجه جدی به جنبش وسیع دموکراتیک نوین در گذشته، حال و آینده یکی از ضرورت‌های جدی مبارزاتی در کشور است. این توجه جدی به مفهوم توجه عمیق و گسترده به آن جنبشی است که نه تنها در گذشته بل که هم اکنون و در آینده به صورت بالفعل و بالقوه دارای ظرفیت توده‌یی وسیع برای عمیق شدن و گسترش یافتن مبارزات مانوئیستی و

بنابراین مبارزه برای پیش‌برد و تکامل اشکال غیر عمده ولی مهم مبارزات توده‌یی و مبارزه برای ایجاد و تکامل تشکلات غیر عمده ولی مهم توده‌یی، نیز بخشی از مشی توده‌یی حزب است. بی‌توجهی و کم‌توجهی به این مبارزات، کل مشی توده‌یی حزب را خدشه‌دار می‌سازد.» (اساسنامه حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان)

بنابراین استحکام و گسترش کارویکار توده‌یی حزب عرصه مهمی از استحکام و گسترش فعالیت‌های عملی مبارزاتی حزب را تشکیل می‌دهد که بدون توجه به آن و پیش‌رفت در آن، حزب به یک فرقه منزوی و جدا از توده‌ها مبدل می‌گردد. اگر انزواگرایی فرقه‌یی به طور اساسی ریشه کن نکردد، حتی یک فعالیت مبارزاتی اساساً توده‌یی، مثل بزرگداشت از روز جان‌باختگان جنبش مانوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین کشور، به یک فعالیت روشن‌فکرانه جدا از توده‌ها مبدل می‌گردد و در پنجه‌های خودخواهانه خرده بورژوازی روشن‌فکران جدا از توده‌ها گرفتار می‌آید.

کارویکار مبارزاتی توده‌یی به مفهوم تحریم کارویکار مبارزاتی در میان روشن‌فکران نیست، اما به مفهوم نفی نخبه‌گرایی افراطی روشن‌فکرانه هست. به عبارت دیگر نخبه‌گرایی روشن‌فکرانه به ذات خود در تضاد انتاگونیستی با کارویکار مبارزاتی توده‌یی قرار ندارد، بلکه می‌تواند در تضاد غیر انتاگونیستی با

است. می‌توان گفت که انحراف راست دنیاله‌روی کورکورانه از جنبش‌های توده‌یی به طور عموم انحراف عمده محسوب می‌گردد، اما نقش انحراف "چپ" انقلابی‌گری سکتاریستی خرده بورژوایی نیز یک نقش جدّاً منفی و گمراه‌کننده است و نباید کم اهمیت تلقی گردد.

\*\*\*\*\*

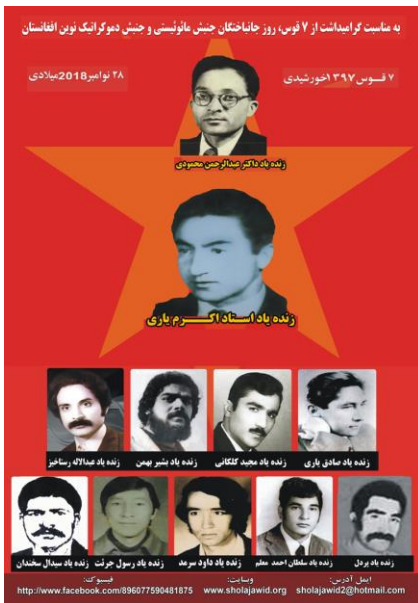
\*\*

مبارزات ملی- دموکراتیک نوین در میان روشن‌فکران و توده‌ها در سطح کل کشور است.

در مناطقی که منسوبین این جنبش در دههٔ چهل خورشیدی و سپس در دوران مبارزه و مقاومت علیه رژیم کودتایی هفت ثور و قوای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیستی، فعالیت‌های مبارزاتی سیاسی و نظامی چشم‌گیری داشته است، پایه‌های اجتماعی مناسبی برای جبههٔ متحد انقلابی و نیروهای مسلح انقلابی و گسترش پایه‌های اجتماعی تحزب انقلابی پرولتاری و در نهایت ایجاد مناطق پای‌گاهی انقلابی موجود است.

اما این توجهٔ جدی مستلزم آن است که زمینه‌های مساعد بالقوه و بالفعل متذکره، در سطوح مختلف تحزب کمونیستی مائونیستی، ایجاد جبههٔ متحد انقلابی، سازمان‌دهی نیروهای مسلح توده‌یی، تعمیق و گسترش جنبش دموکراتیک نوین و در کل جنبش مبارزاتی توده‌یی و ایجاد مناطق پای‌گاهی انقلابی در مناطق مختلف کشور به صورت همه جانبه مدنظر قرار بگیرد و نه صرفاً در سطح تحزب کمونیستی مائونیستی، یعنی عاملی که نقش رهبری کنندهٔ آن همیشه باید مورد توجه قرار داشته باشد.

دو انحراف خطیر راست و "چپ" درین مسیر مبارزاتی یکی دنیاله‌روی کورکورانه از جنبش‌های توده‌یی به جای تلاش برای رهبری و سمت‌دهی اصولی آن جنبش‌ها و دیگری انقلابی‌گری سکتاریستی خرده بورژوایی به جای اتخاذ مشی توده‌یی



## نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان" گسست از اکونومیزم، رویونیوم، تسلیم طلبی و خیانت ملی است نه صرفاً «درس گیری از اشتباهات»

قبل از انتشار سند اصلی ادعایی از طرف "سازمان رهایی افغانستان"، هیچ چیز دیگری بوده نمی‌تواند جز این که "سند مفصل تا کنون انتشار نیافته" در آن زمان صرفاً انتشار نیافته نبوده بلکه تدوین شده، یا حداقل تدوین شده نهایی، نیز نبوده است. بنابراین ازین بابت در واقع سندی وجود نداشته است که بتواند منتشر گردد. احتمالاً در آن زمان فقط یک مسوده درونی مورد بحث وجود داشته است. آن مسوده درونی شاید چندین بار مورد اصلاح و تعدیل قرار گرفته و عاقبت شکل نهایی کنونی قابل انتشار، و آن هم بعد از انتشار پیوست‌ها را، پیدا نموده است.

مهم‌تر از آن، آن چه در "پیوست‌ها" مضمون ایدیولوژیک- سیاسی خط "سازمان رهایی افغانستان" از لحاظ تیوریک را تشکیل می‌دهد تسلیمی و تسلیم‌طلبی همه‌جانبه این سازمان در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده است که خود انعکاسی از تسلیمی و تسلیم‌طلبی عملی همه‌جانبه این سازمان در قبال تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در زمان تدوین و انتشار این اسناد بوده است. اما در سند اصلی ("با درس گیری از اشتباهات، راهمان را

"با درس گیری از اشتباهات، راهمان را جانبازانه ادامه دهیم" عنوان سندی است که اخیراً (در ماه سنبله ۱۳۹۷- سپتامبر ۲۰۱۸) در ویب‌سایت "سازمان رهایی افغانستان" انتشار یافته است. مدت‌ها قبل از آن که این سند منتشر گردد، سند "مارکس تا مائو و جنبش‌های ملی" همراه با چندین سند دیگر به عنوان "پیوست‌های یک سند مفصل تا کنون انتشار نیافته سازمان" مذکور منتشر گردیده بود. اینک پس از انتشار سند "با درس گیری از اشتباهات، راهمان را جانبازانه ادامه دهیم" روشن شده است که منظور از "...سند مفصل تا کنون انتشار نیافته سازمان" مذکور همین سند بوده است.

قاعده عمومی در تدوین و انتشار اسناد این است که سند اصلی ابتدا نشر می‌گردد و پیوست‌ها به خاطر ارائه توضیحاتی پیرامون مسایل بحثی معینی از متن سند اصلی تدوین می‌شود و به عنوان ضمایم سند منتشر می‌گردد. دلیل عدم رعایت این قاعده عمومی در تدوین و انتشار اسناد، یعنی انتشار "پیوست‌ها" یا "ضمایم" سند

می‌دهد و در واقع مستند گردیده است، بررسی مفصل این سند یک ضرورت است. به خصوص ازین جهت که "پیوست‌ها" (ضمایم) تسلیم‌طلبانه سند در واقع یکبار دیگر در خود سند مورد تأیید قرار گرفته است. به خصوص یکی از پیوست‌ها (ضمایم) تحت عنوان مستقلی در متن خود سند ("مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی") دربست تأیید شده است.

ما سند "مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی" را قبل از آن که سند اصلی "سازمان رهایی... " منتشر گردد، مورد بررسی قرار داده بودیم. نوشته مذکور برای انتشار آماده شده بود که سند اصلی ("با درس گیری...") منتشر گردید. بنابراین ترجیح دادیم که مقدمتاً نقد مختصری بر سند اصلی داشته باشیم و به دنبال آن "نقدی بر سند مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی" را اساساً بدون وارد کردن اصلاحات بنیادی در متن اولیه آن منتشر سازیم، زیرا سند مورد نقد در آن توسط "سند" اصلی (با درس گیری...) دربست تأیید شده است.

روشن است که این نقد مقدماتی مختصر بر سند اصلی سازمان رهایی، یک بررسی نقادانه مفصل از آن سند نیست، بلکه بحث کوتاهی است که در آن فقط روی مبحث "تضادهای طبقاتی" در سند مکث کوتاهی تحت چند عنوان به عمل آمده است. بررسی مفصل سند مذکور را به بعد موکول می‌کنیم.

جانبازانه ادامه دهیم") سازمان مذکور ظاهراً تلاش نموده است که از تسلیمی و تسلیم‌طلبی همه‌جانبه تیوریک قبلی مندرج در "پیوست‌ها" گسست نماید. اما این "تلاش" اساساً یک تلاش ناکام بوده و هست. زیرا سراسر حیات سیاسی سازمان رهایی را اکونومیزم گروه انقلابی، رویزیونیسم سه جهانی سازمان رهایی، تسلیم‌طلبی و تسلیمی طبقاتی در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیسم شوروی"، تسلیم‌طلبی و تسلیمی ملی و خیانت ملی پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان و شکل‌گیری و ادامه حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده تشکیل می‌دهد.

وقتی تمامی انحرافات، ارتدادها و خیانت‌های ملی مذکور تحت عنوان غیراصولی و نادرست "اشتباهات" مورد بررسی قرار گیرد و گویا سعی گردد که از آن به اصطلاح اشتباهات درس گرفته شود تا از تکرار آن‌ها "اجتناب" صورت بگیرد، علی‌رغم هرگونه موضع‌گیری سطحی مخالف با انحرافات و تسلیم‌طلبی‌های گذشته، در واقع موضع‌گیری اصولی و قاطع انقلابی جدیدی صورت نگرفته است. اساساً وقتی نادرستی‌های گذشته و جاری به صورت اصولی مورد شناسایی قرار نگیرند، چگونه ممکن است از آن نادرستی‌های مشخص نشده گسست صورت بگیرد؟

از آن جایی که تلاش و تقلای ناکام "سازمان رهایی" در سراسر متن سند "با درس گیری از اشتباهات، راهمان را جانبازانه ادامه دهیم" واضحاً خود را نشان

می‌تواند در آینده به طرف انکشاف و تکامل بیش‌تر سوق داده شود.

هرگاه "سازمان رهایی..." به جای اعلامیه اول سرطان 1395 خورشیدی‌اش حتی همین موضع‌گیری سطحی و ناقص را مستند می‌ساخت، می‌توانست این امیدواری وجود داشته باشد که مباحثات تیوریک-ایدیولوژیک-سیاسی رودرو میان حزب کمونیست (مانویست) افغانستان و سازمان مذکور قطع نشود، دوام یابد و نتایج بهتری به بار آورد و احتمال داشت همکاری‌های عملی مبارزاتی نیز میان دو طرف شروع شود.

حالا هم اگر "سازمان رهایی افغانستان" از مبارزات فعال تیوریک و پراتیک ایدیولوژیک-سیاسی شانه خالی ننماید، که در سند "با درس گیری..." شانه خالی کرده است، می‌توان امیدوار بود که این مبارزات به نتایج مثمرتری منتهی گردد. بنا به قول مانوتسه‌دون:

«ما طرفدار مبارزه ایدیولوژیک فعال هستیم، زیرا این مبارزه سلاحی است که وحدت را در درون حزب و سازمان‌های انقلابی به سود پیکار ما تضمین می‌کند. این سلاح را هر کمونیست و هر انقلابی باید به دست گیرد.»

رد مبارزه ایدیولوژیک و توصیه صلح و آرامش غیر اصولی، نیروهای انقلابی را به تحلیل می‌برد و موجب فساد و تباهی می‌گردد.

درین "سند"، "سازمان رهایی..." در شرایط کنونی تضاد با اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا و

## گسست‌های سطحی و ناقص از

## انحرافات، ارتدادها و

## خیانت‌های ملی و طبقاتی

### گذشته:

"سازمان رهایی افغانستان" در سند "با درس گیری از اشتباهات، راهمان را جاتبازانه ادامه دهیم":

1-- گذشته سیاسی سازمانی‌اش را بررسی نموده، ولی تعدادی از انحرافات و ارتدادهای ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی گذشته اش را به‌عنوان "اشتباهات" پذیرفته و در مورد بسیاری از آن‌ها سکوت کرده است.

2-- در مورد تضاد عمده و دشمن عمده کشور و مردمان کشور موضع‌گیری سطحی و ناقصی به عمل آورده است. مهم‌تر این که در این موضع‌گیری وظیفه عمده مبارزاتی‌اش را مشخص نکرده و به این ترتیب نیمه بزرگ‌تر موضوع را کلاً ناگفته و مسکوت باقی گذاشته است.

با وجود این، اگر این گسست‌های سطحی و ناقص "سازمان رهایی" از انحرافات و ارتدادهای ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی گذشته اش را با تقدس‌گرایی‌های مذهبی‌گونه ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی "ساما" از گذشته اش مقایسه نماییم؛ گسست‌های سطحی و ناقص مذکور گام‌های پیش‌روانه‌ای محسوب می‌گردد که



آیا واقعاً «با اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدان ... کشور از نیمه مستعمره نیمه فیودال به مستعمره تبدیل گردیده» است؟ نه، این فرمول‌بندی نه تنها درست نیست، بل که تسلیم‌طلبانه نیز هست.

واقعیت این است که «با اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدان، کشور از نیمه مستعمره- نیمه فیودال [صرفاً] به مستعمره تبدیل نگردید»، بلکه به مستعمره- نیمه فیودال تبدیل شد. به عبارت دیگر با اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدان نظام فیودالی، یا به بیان دقیق‌تر نظام نیمه فیودالی، در کشور کلاً سرنگون نگردید و نظام اقتصادی- اجتماعی مسلط در کشور به نظام سرمایه‌داری مبدل نشد.

فرمول‌بندی سند "سازمان رهایی..." درین جا با نادیده گرفتن کامل جنبه نیمه فیودالی نظام حاکم در افغانستان اشغال شده، در واقع نظام حاکم بر کشور را سرمایه‌داری دانسته و به این ترتیب تمامی وظایف دموکراتیک ضد فیودالی را خاتمه یافته تلقی کرده است. در حالی که این "سازمان" در طول زمان بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته، که علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده حتی موضع‌گیری صرفاً مخالف مستند و روشن نیز نداشت و کاملاً به تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی سقوط کرده بود، چه رسد به این که علیه آن‌ها به عنوان دشمن عمده موضع‌گیری داشته باشد، در عمل حالت مستعمراتی کشور و تمامی وظایف مبارزاتی ملی در افغانستان اشغال شده را به فراموشی می‌سپرد.

رژیم پویشالی را به عنوان تضاد عمده پذیرفته و این‌را نیز پذیرفته که سایر تضادها تابع این تضاد است. درین مورد در سند گفته شده است:

« با اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدان، کشور از نیمه مستعمره نیمه فیودال به مستعمره تبدیل گردیده، تضاد عمده صورت تضاد بین ملت از یکسو و امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته‌ی آنان از سوی دیگر را به خود گرفت. این تضاد عمده است زیرا من حیث نیروی محرکه و تعیین کننده تکامل یک پروسه به مرحله نوین، حل سایر تضادهای اجتماعی موقتاً تابع آن قرار می‌گیرند؛ زیرا علاج مصایب اساسی ما (تروریزم، ناامنی، مواد مخدر، بیکاری، فقر، گرسنگی و هزار و یک عقب‌ماندگی اجتماعی و فرهنگی) مشروط به حل آنست. بعد از رهایی از بند اشغال‌گران، تضاد اساسی دیگری عمدگی خواهد یافت، تضاد مردم ما با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان؛ و انقلاب وارد مرحله دموکراتیک‌نویین خواهد شد.» (سازمان رهایی افغانستان - متن اصلی نوشته - صفحه 103)

در مورد مطالب مندرج در سطور نقل شده فوق چند موضوع قابل بحث وجود دارد که روی هر کدام شان مختصراً مکث می‌کنیم:

1-- "سند" به نحو نادرستی از تبدیل شدن حالت نیمه مستعمره- نیمه فیودالی کشور به حالت صرفاً مستعمره صحبت می‌نماید.

و محتوای عینی دارد. بنابراین این تضاد، همانند تمامی موجودات طبیعی و اجتماعی دیگر، منشاء گرفته از یکی از ارواح افلاطونی قرار گرفته در ماوراءطبیعت و انعکاس صوری آن نیست، بلکه از واقعیت و عینیت منشاء می‌گیرد و متکی و مشروط به آن است، نه برعکس.

در هر حال درین‌جا موضع‌گیری تیوریک مستند علیه «امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته آنان [که بهتر است رژیم دست‌نشانده آنان گفته شود] به عمل آمده است و این یک گام مثبت است، ولو یک گام ناقص و سطحی. اما واضحاً به نظر می‌رسد که "سازمان رهایی..." هنوز از درک اساسی‌ترین اصول فلسفی مارکسیستی-لنینیستی-مانونیستی خیلی فاصله دارد.

### 3- "سند" ادامه می‌دهد:

«این تضاد عمده است زیرا من‌حیث نیروی محرکه و تعیین‌کننده تکامل یک پروسه به مرحله نوین، حل سایر تضاد های اجتماعی موقتاً تابع آن قرار می‌گیرند.»

تضاد عمده تضاد رهبری کننده مرحله مشخصی از تکامل یک پروسه، یا تضاد رهبری کننده مرحله مشخصی از تکامل تضاد اساسی پروسه است. تضاد اساسی تضادی است که از ابتدا تا انتهای پروسه به موجودیت خود ادامه می‌دهد و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر پروسه را تعیین می‌نماید یا تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ولی تضاد عمده یگانه نیروی محرکه و تعیین‌کننده تکامل یک پروسه به مرحله نوین نیست. یک شی یا پدیده بفرنج، مثل جامعه انسانی، دارای تضادهای بزرگ و

در آن زمان تمامی تلاش‌های انحرافی تسلیمی و تسلیم‌طلبانه این "سازمان" روی به اصطلاح مبارزات دموکراتیک ضد طالبان و ضد بنیادگرایان درون رژیم متمرکز بود. آن تسلیمی و تسلیم‌طلبی ملی دیروزی "سازمان رهایی..."، که توأم با تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال کلیت رژیم دست‌نشانده بود، در تمامی اسنادی که به عنوان پیوست‌های سند اصلی و قبال از انتشار سند اصلی منتشر گردیده است، به طور مستند و واضح به چشم می‌خورد. حال باید دیده شود که در عمل موضع‌گیری ضد اشغال و ضد رژیم دست‌نشانده توسط "سازمان رهایی..."، که در عین حال تسلیم‌طلبی طبقاتی این "سازمان" در قبال نیمه‌فیودالیزم را با خود دارد، به کجا خواهد رسید؟

### 2- در "سند" آمده است:

«با اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدان... تضاد عمده صورت تضاد بین ملت از یکسو و امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته‌ی آنان از سوی دیگر را به خود گرفت.»

در شرایط کنونی افغانستان اشغال شده «تضاد بین ملت از یکسو و امپریالیست های امریکایی، متحدان و دولت ساخته‌ی آنان از سوی دیگر تضاد عمده» است. به عبارت دیگر «تضاد بین ملت از یکسو و امپریالیست‌های [متجاوز و اشغال‌گر] امریکایی، متحدان و دولت ساخته‌ی آنان از سوی دیگر» به عنوان تضاد عمده یک واقعیت عینی است. یعنی تضاد عمده یک تضاد صوری و شکلی نیست بلکه مضمون

است تشدید و گسترش نسبی یا مطلق یا ترکیبی از هر دو باشد.

4-- "سند" همچنان ادامه می‌دهد:

«این تضاد عمده است... زیرا علاج مصایب اساسی ما (تروریسم، ناامنی، مواد مخدر، بیکاری، فقر، گرسنگی و هزار و یک عقب‌ماندگی اجتماعی و فرهنگی) مشروط به حل آنست.»

تضاد عمده تضاد رهبری کننده یک مرحله مشخص از تکامل یک جامعه است. در پایان این مرحله پیش‌رفت قسمی در راستای حل نهایی مصایب اساسی جامعه صورت می‌گیرد. اما حل نهایی مصایب اساسی کنونی جامعه با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و سپس پیروزی انقلاب سوسیالیستی و پیش‌رفت آن حاصل می‌گردد. صرفاً پیروزی جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده قادر نیست مصایب اساسی جامعه را حل‌وفصل نماید. چنانچه به چشم سر مشاهده نمودیم که با بیرون رانده شدن اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشانده آن‌ها، این مصایب اساسی لاینحل باقی ماندند. هرگاه جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و سرنگونی رژیم پوشالی به پیروزی برسد ولی این پیروزی منجر به پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین نگردد مصایب اساسی جامعه کماکان لاینحل باقی می‌ماند.

مصیبت اساسی موجود در جامعه افغانستان همان سلطه سه کوه امپریالیسم، فیودالیسم و بورژوازی کمپرادور بر جامعه یعنی سلطه مناسبات مستعمراتی- نیمه

کوچک متعددی است که همه توسط تضاد اساسی تعیین می‌گردند یا تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اما در هر مرحله مشخص از تکامل آن شی یا پدیده، یکی از تضادهای بزرگ آن به عنوان تبارز عمده تضاد اساسی اش در همان مرحله نقش رهبری کننده بازی می‌نماید. از جانب دیگر تضادهای بزرگ دیگر نیز بزرگی و اهمیت شان را حفظ می‌نمایند و در حد خودشان و به تابعیت از تضاد عمده در تکامل مرحله‌یی پروسه نقش می‌گیرند. به عبارت دیگر تضاد عمده یک نیروی محرکه انحصاری و یک نیروی تعیین‌کننده انحصاری در تکامل مرحله‌یی پروسه نیست، بلکه نیروی رهبری کننده تکامل مرحله‌یی پروسه است.

به این ترتیب مطلق‌سازی نقش تضاد عمده، انحرافی است که هنوز هم دامن‌گیر "سازمان‌رهایی... " باقی مانده است.

برعلاوه در هر مرحله از تکامل پروسه، تضادهای غیر عمده تابع تضاد عمده هستند. اما این تابعیت به این معنا نیست که تضاد عمده تمامی تضادهای غیر عمده را به طرف حل شدن سوق می‌دهد. در حقیقت، حداقل یکی از تضادهای بزرگ غیر عمده، باید در جریان پیش‌رفت تکامل مرحله‌یی پروسه، نقش بزرگ‌تر و بزرگ‌تری پیدا نماید تا سرانجام نسبت به تضاد عمده همان مرحله نقش بزرگ‌تری بیابد و به تضاد عمده مرحله بعدی میدل گردد، یعنی به جای سوق‌یابی به سوی حل شدن، بیش‌تر از پیش تشدید و گسترش یابد. البته این تشدید و گسترش ممکن

پوشالی پر کشور را مصیبت عمده کنونی در کشور و مبارزه و مقاومت علیه آن‌ها را وظیفه مبارزاتی عمده خود می‌دانند. این زبان، زبان رژیم دست‌نشانده و سایر خائنین ملی و مقدم بر آن‌ها زبان امپریالیست‌های متجاوز و اشغال‌گر است.

5 - "سند" به بیان یک فرمول‌بندی یک‌جانبه و نادرست دیگری می‌پردازد: «بعد از رهایی از بند اشغال‌گران، تضاد اساسی دیگری عمدگی خواهد یافت، تضاد مردم ما با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان...»

به این ترتیب طبق فرمول‌بندی "سند" در مراحل مختلف تکامل جامعه افغانستان دو تضاد عمده می‌تواند وجود داشته باشد:

یک -- فعلاً «تضاد بین ملت از یکسو و امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته آنان از سوی دیگر». یا به عبارت دیگر تضاد ملت علیه امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم دست‌نشانده‌شان.

دو -- بعد از رهایی از بند اشغال‌گران «تضاد مردم ما با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان». یا به عبارت دیگر تضاد طبقاتی مردم با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان.

معمولاً در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم یا تضاد طبقاتی با ارتجاع داخلی تضاد عمده می‌باشد یا تضاد ملی با امپریالیزم متجاوز و اشغال‌گر. در صورتی که امپریالیزم از بیرون سیاست وابستگی ارتجاع داخلی را دنبال نماید و به وسایل نرم‌تر مداخلات سیاسی و اقتصادی متصل گردد، تضادهای داخلی حاد می‌گردد و تضاد

فیودالی یا نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی بر جامعه است. هزارویک مصیبت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیگر در همین مصیبت اساسی ریشه دارد. به عبارت دیگر تضاد ملی و طبقاتی تمامی ملیت‌ها و مردمان کشور با امپریالیزم، فیودالیزم و بورژوازی کمپرادور تضاد اساسی جامعه را می‌سازد. تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر در جامعه یا توسط این تضاد اساسی تعیین می‌گردند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند و علاج تمامی شان (حل شدن تمامی شان)، مشروط به حل تضاد اساسی مذکور است.

بنابراین حل (علاج) مصایب اساسی جامعه ما مشروط به حل تضاد عمده نیست و فرمول‌بندی سند درین مورد نادرست و حاکی از خلط مبحث میان تضاد اساسی و تضاد عمده است.

برعلاوه تضاد عمده که رهبری کننده تمامی تضادهای غیرعمده در یک مرحله از تکامل پروسه است، در آخر آن مرحله از تکامل پروسه حل نمی‌گردد، بلکه فقط حالت عمدگی خود را از دست می‌دهد یعنی فقط حالت عمدگی آن از میان می‌رود، ولی معمولاً همچنان به عنوان یکی از تضادهای بزرگ پروسه باقی می‌ماند.

"تروریزم و ناامنی" را در رأس تمامی مصایب اساسی جامعه، و نه حتی مصایب عمده جامعه، قرار دادن واقعاً خجالت‌آور است. این زبان، زبان نیروها و شخصیت‌هایی نیست که تضاد ملی مردمان کشور با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را تضاد عمده مرحله فعلی، تجاوز و اشغال امپریالیستی و حاکمیت رژیم

این بینش ولو، به فرض محال، استراتژی جنگ خلق برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در مسیر سوسیالیزم درین کشورها را نیز بپذیرد، آن را در دو حالت جنگ عمدتاً داخلی یا جنگ عمدتاً ضد امپریالیستی، بسته به شرایط، قبول نداشته و فقط می‌تواند جنگ خلق را به عنوان یک جنگ عمدتاً ضد امپریالیستی بپذیرد.

جنبه دیگری از نادرستی فرمول‌بندی "سند" این است که بخشی از یک تضاد اساسی را به عنوان یک تضاد اساسی مستقل در پهلوی آن تضاد اساسی قرار می‌دهد و از دو تضاد اساسی صحبت می‌کند:

- 1-- «تضاد مردم ما با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان.»
  - 2-- «تضاد بین ملت از یکسو و امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته آنان از سوی دیگر.»
- اگر به جهت اول در هر دو تضاد توجه کنیم می‌بینیم که در تضاد شماره اول «مردم» و در تضاد شماره دوم «ملت» این جهت هردو تضاد را می‌سازند، در حالی که «مردم» در واقع بخشی از «ملت» است. همچنان اگر به جهت دوم در هر دو تضاد توجه نماییم می‌بینیم که در تضاد شماره اول «کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان» و در تضاد شماره دوم «امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته آنان» این جهت هر دو تضاد را می‌سازند، در حالی که «امپریالیست‌های امریکایی، متحدان و دولت ساخته آنان» در واقع بخشی از «کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان» هستند.

طبقاتی با ارتجاع داخلی تضاد عمده می‌شود.

اما در صورتی که امپریالیزم دست به لشکرکشی تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه بزند، تضاد ملی با امپریالیزم به تضاد عمده مبدل می‌گردد.

حالت سوم یا حالت بینابینی میان این دو حالت نیز می‌تواند به وجود بیاید. چنانچه کشور تحت اشغال نظامی امپریالیستی قرار نداشته باشد، ولی یک یا چند قدرت امپریالیستی متحد از بیرون فعالانه به حمایت سیاسی، نظامی و اقتصادی از ارتجاع داخلی پردازد و رژیم حاکم بر کشور در واقع یک رژیم دست‌نشانده باشد، مثل دوران استعمار انگلیس در افغانستان به استثنای ایام جنگ اول و جنگ دوم ضد انگلیسی، در آن صورت تضاد طبقاتی با ارتجاع داخلی، در وجود رژیم حاکم، و تضاد ملی با قدرت یا قدرت‌های امپریالیستی حامی پروپاقرص این رژیم به صورت توأم به تضاد عمده مبدل خواهد شد.

اما "سند" در واقع در هر حالتی تضاد «با امپریالیست‌ها و عمال آنان» را به عنوان تضاد عمده جامعه، گاهی همچون تضاد ملی و گاهی همچون تضاد طبقاتی، قلمداد می‌نماید و عمده شدن تضاد طبقاتی با ارتجاع داخلی را مطلقاً مورد تردید قرار می‌دهد. این بینش که مبتنی بر واقعیت‌های عینی کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، منجمله افغانستان، نمی‌باشد، در نهایت منجر به تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال ارتجاع داخلی درین کشورها می‌گردد.

نمی‌داند، بل که از لحاظ فلسفی باورمند است که:

تضاد اساسی جامعه افغانستان، به عنوان یک جامعه واحد مستعمراتی- نیمه فیودالی یا نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی، تضاد ملی و طبقاتی- یا طبقاتی و ملی- ملیت‌ها و مردمان کشور با امپریالیزم و فیودالیزم و سرمایه‌داری دلال- یا فیودالیزم و سرمایه‌داری دلال و امپریالیزم- است. برعلاوه ما باور داریم که تضاد اساسی در یک جامعه، یا اشیاء و پدیده‌های پیچیده دیگر، رأساً به تضاد عمده مرحله مشخصی از تکامل آن جامعه یا شی و پدیده مبدل نمی‌گردد، بل که در هر مرحله از تکامل جامعه، یکی از تضادهای بزرگ موجود در آن، به عنوان یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی جامعه، به تضاد عمده همان مرحله از تکامل جامعه مبدل می‌شود. دلیل آن اینست که یک جامعه دارای یک تضاد اساسی و چندین تضاد بزرگ و کوچک دیگر است که یا توسط تضاد اساسی تعیین می‌گردند یا تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به همین خاطر پروسه تکامل آن از ابتدا تا انتها مراحل مختلفی را طی نماید.

به نظر می‌رسد که پیش‌برد مفصل این بحث در این جا مقدور نیست و لذا بهتر است پیش‌برد چنین بحثی را به بعد موکول کنیم. "سند" در جای دیگری از متن خود می‌پذیرد که کشورهای اشغال‌گر امپریالیستی از کشور به زودی رفتنی نیستند و طبق یک استراتژی دراز مدت به افغانستان آمده‌اند.

این فرمول‌بندی نادرست "سند"، شکل وارونه فرمول‌بندی مانوتسه‌دون در مورد تضادهای اساسی و همچنان تضادهای عمده جامعه چین است. مانوتسه‌دون می‌گوید: «جامعه چین... دست‌خوش دو نوع تضاد اساسی گردیده است: تضاد توده‌های خلق [چین] با فیودالیزم و تضاد [ملی] چین با امپریالیزم.» او در صورت مسلط بودن وضعیت اشغال امپریالیستی بر چین، تضاد ملی چین با امپریالیزم را تضاد عمده می‌داند و در صورت وضعیت نیمه مستعمراتی در چین، تضاد توده‌های خلق با فیودالیزم یعنی تضاد طبقاتی را، کما این که پیدایش وضعیت بینابینی بین این دو وضعیت را نیز محتمل می‌شمارد.

فرمول‌بندی نادرست مورد بحث کنونی در "سند" شاید به این دلیل به میان آمده باشد که "سند" در مورد مسلط بودن وضعیت نیمه فیودالی بر افغانستان کنونی اطمینان خاطر ندارد، موضوعی که در صفحات بعدی این نوشته به آن خواهیم پرداخت.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان به دلیل رشد نسبتاً وسیع شیوه تولید غیر مسلط سرمایه‌داری، عمدتاً سرمایه‌داری دلال، در جامعه افغانستان، تشدید نیرومند و وسیع گلوبالیزیسیون سرمایه‌داری امپریالیستی در جهان و ادغام وسیع و عمیق افغانستان، و سایر جوامع تحت سلطه امپریالیزم، در این نظام، و مهم تر از آن در نظر گرفتن جامعه افغانستان به عنوان یک جامعه واحد، تضاد توده‌های خلق افغانستان با فیودالیزم و تضاد ملی افغانستان با امپریالیزم را دو تضاد اساسی

خواهد یافت.» به چه معنا است؟ به این معنا است که در آن زمان نه تنها اشغال‌گری امپریالیستی بر کشور و حالت مستعمراتی در کشور از میان نخواهد رفت، بلکه «کلیه امپریالیست‌ها» در موقعیت اشغال‌گرانه و کلیه «عمال آنان» در موقعیت دست‌نشانده‌گی قرار خواهند گرفت و چیزی به نام «رهایی از بند اشغال‌گران» وجود نخواهد داشت؟! از طرف دیگر «رهایی از بند اشغال‌گران»، ولو نیم‌بند، فقط در صورتی ممکن خواهد شد که اشغال‌گران کنونی از کشور بیرون بروند و اشغال‌گران دیگری جای آن‌ها را نگیرند.

**6- "سند"** به نحو بسیار روشنی "انقلاب ملی" و "انقلاب دموکراتیک" را به دو مرحله کاملاً مجزا از یک‌دیگر تقسیم نموده و می‌گوید:

«بعد از رهایی از بند اشغال‌گران... انقلاب وارد مرحله دموکراتیک نوین خواهد شد.» مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده‌شان عمدتاً یک مبارزه و مقاومت ملی است اما صرفاً چنین نیست بلکه در عین حال یک مبارزه و مقاومت دموکراتیک نیز می‌باشد و باید برای ما یک مبارزه و مقاومت دموکراتیک نوین باشد. یکی از انحرافات سیاسی جدی "سازمان رهایی" و "ساما" در دوره جنگ مقاومت ضد سوسیال‌امپریالیزم شوروی برخورد صرفاً ملی به جنگ مقاومت مذکور، یعنی مطلق‌سازی نقش تضاد عمده، و به فراموشی سپردن مبارزات دموکراتیک بود.

بنابراین ما باید مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به عنوان یک مبارزه و مقاومت درازمدت و طولانی سازمان‌دهی و هدایت نماییم. اما "سازمان رهایی..." که آماده نیست در مورد وظیفه و مسئولیت عمده مبارزاتی کنونی حتی کلمه ای بر زبان براند، خیلی راحت و ساده زمان و وضعیت «بعد از رهایی از بند اشغال‌گران» را مورد توجه قرار می‌دهد و به پیش‌گویی در مورد تضاد عمده در آن زمان دست می‌زند و آن را «تضاد مردم ما با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان» اعلام می‌نماید.

این پیش‌گویی چه چیزی را می‌رساند؟ این را که "سازمان رهایی افغانستان" مطلقاً برای جنبش انقلابی افغانستان در مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نقش مثبتی قابل نیست و این نقش را مطلقاً باخته شده می‌انگارد. در واقع به همین سبب است که موضوع وظیفه و مسئولیت مبارزاتی عمده کنونی اصلاً برایش مطرح نیست. در حالی که یک سازمان سیاسی مسئولیت‌پذیر، آن‌هم با ادعای کمونیست بودن و مانوتسه‌دون‌اندیشه بودن، قطعاً باید روی این سؤال عمده در کشور خود را به صورت جدی متمرکز سازد که «...رهایی از بند اشغال‌گران» چه‌گونه حاصل می‌گردد و چه‌گونه باید حاصل گردد؟ و وظیفه و مسئولیت مبارزاتی عمده کنونی خود را مشخص سازد و برای اجرا و تحقق آن کارویپیکار نماید.

گفتن این که «بعد... تضاد مردم ما با کلیه امپریالیست‌ها و عمال آنان... عمدگی

به این ترتیب "سازمان رهایی افغانستان" با تعیین تضاد عمده و دشمنان عمده کشور و مردمان کشور، توأم با چندین فرمول‌بندی نادرست، نیمه کم اهمیت‌تر موضوع را بیان نموده است. اما نیمه مهم‌تر آن را که عبارت از وظیفه مبارزاتی عمده است، کلاً به فراموشی سپرده و درین مورد نه درین جا موضع‌گیری صریح و روشنی به عمل آورده و نه در هیچ جای دیگری از "سند".

این در حالی است که هر زمانی که حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان روی تضاد عمده و دشمن عمده بحث نموده و می‌نماید به طور مشخص وظیفه مبارزاتی عمده را نیز فراموش نمی‌کند.

وقتی "سازمان رهایی افغانستان" وظیفه مبارزاتی عمده را مسکوت گذاشته است به این معنی است که نخواستہ روی این موضوع تماس بگیرد. در چنین حالتی معلوم نیست که وظیفه مبارزاتی عمده "سازمان رهایی افغانستان" برای بیرون راندن اشغال‌گران از راه جنگ مقاومت ملی مردمی انقلابی است و یا از راه‌های مسالمت آمیز؟ و به این ترتیب مبارزه و مقاومت برای بیرون راندن اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و متحدین شان از کشور را به صورت صریح و روشن در رأس تمامی وظایف خود قرار نداده است.

موضع‌گیری "سند" وقتی کامل می‌بود که همراه با تعیین تضاد عمده علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، وظیفه مبارزاتی عمده علیه آن‌ها، به عنوان دشمن عمده، به صورت شفاف بیان می‌گردید.

به عبارت دیگر مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع در راستای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در کشور یک مبارزه ملی-دموکراتیک نوین است که فعلاً مبارزه و مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده در آن عمده است، ولی در عین حال دارای جنبه دموکراتیک نوین نیز می‌باشد که فعلاً غیر عمده است.

بنابراین «بعد از رهایی از بند اشغال‌گران» نیست که انقلاب کشور به مرحله دموکراتیک نوین وارد می‌گردد، بل که ما باید هم اکنون نیز مبارزه و مقاومت کنونی علیه اشغال‌گران و رژیم را به عنوان یکی از زیر مراحل انقلاب دموکراتیک نوین در کشور در نظر بگیریم. نادرست است که در مرحله مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده تمامی وظایف دموکراتیک یا به بیان بهتر وظایف دموکراتیک نوین تعطیل گردد. درست آن است که باید هم اکنون نیز این وظایف را در تابعیت از وظایف ملی پیش ببریم و کاملاً تعطیل نکنیم.

البته «بعد از رهایی از بند اشغال‌گران» نیز وظایف مبارزاتی ملی وجود خواهد داشت که باید مورد توجه قرار داشته باشد و یک‌سره به فراموشی سپرده نشود. به عبارت دیگر در آن موقع نیز صرفاً وظایف دموکراتیک انقلاب مطرح نخواهد بود، بلکه در پهلوی آن، وظایف ملی انقلاب، به مثابه وظایف تابع، نیز مطرح خواهد بود. بنابراین نادرست است که شروع انقلاب دموکراتیک نوین را به بعد از «رهایی از بند اشغال‌گران» موقوف نماییم.



## چند موضوع قابل مکت دیگر

### در "سند":

امریکا، فرانسه، انگلیس و غیره شدید و استفاده از آن‌ها برای حزب کمونیست امری بدیهی بود. اما عجالتاً تضادها بین قدرت‌مندترین امپریالیست‌ها در کشور ما به حدت 70 سال قبل نیست و بناءً استفاده از آن‌ها همانند تجارب چین موضوعیت ندارد...» (صفحة 104 متن اصلی "سند") تجارب انقلاب چین و جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران ضد جاپانی برای ما گران‌بها است. اما این بدان معنا نیست که ما می‌خواهیم و می‌توانیم آن را در افغانستان موبه‌مو پیاده نماییم.

حتی اگر تضاد بین امپریالیست‌ها همانند 70 سال قبل شدید هم باشد، نمی‌توان از قبل دقیقاً پیش‌بینی کرد که در جریان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به چه شکلی می‌توان از این تضاد استفاده نمود. زیرا شرایط کنونی افغانستان با شرایط دوران جنگ مقاومت ضد جاپان و شرایط سال 1949 در چین که انقلاب چین به پیروزی رسید تفاوت‌های مهمی دارد. مثلاً در آن زمان 85 فیصد مردم چین در دهات سکونت داشتند، در حالی که در افغانستان هم اکنون حد اقل 30 تا 35 فیصد مردم در شهرها و حومه‌های شهرها زندگی می‌نمایند و شیوه تولید سرمایه‌داری به عنوان شیوه تولید غیر مسلط در افغانستان کنونی پیش‌رفته‌تر از سرمایه‌داری آن وقت چین است. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم نیروی عظیم شهری را در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، به عنوان نیروی غیرعمده ولی مهم، از نظر ببیندازیم. ثانیاً تاکتیک‌ها در هر شرایط متفاوت و به

1-- یکی از موضوعات مهم در موضع‌گیری "سند" این است که پس از سپری شدن 17 سال از زمان شروع اشغال کشور و قدرت‌گیری رژیم دست‌نشانده در آن، تازه در روی کاغذ مطرح گردیده است. به همین جهت نشانه‌های صریح تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبی‌های زنده و ننگین سازمان مذکور در آن به چشم می‌خورد. لابد این پرداختن به تضادها «بعد از رهایی از بند اشغال‌گران» خود نشانه روشنی از این امر است که سازمان رهایی نمی‌خواهد روی تضاد عمده کنونی و پرداختن به وظایف ضروری در قبال آن خود را متمرکز نماید و هنوز تازه از راه رسیده ولی نگران تضاد عمده بعد از «رهایی از بند اشغال‌گران» است. تأخیر 17 ساله موضع‌گیری در قبال تضاد عمده کنونی و نگرانی قبل از قبل در قبال تضاد عمده مرحله بعدی مبارزه واقعاً جالب است و لابد نشانه "زیرکی" و شم "سیاسی" نیز "سازمان رهایی...؟!":

2-- "سند" در ارتباط با تشخیص تضاد عمده و ارتباط آن با انقلاب چین چنین می‌گوید:

«در ارتباط با تشخیص تضاد عمده باید از کاپی برداری محض از تجربه انقلاب چین و مقاومت ضد جاپانی آن بدون توجه به مختصات افغانستان اجتناب کرد. پیش از جنگ دوم جهانی تضادهای امپریالیزم

عملی هم خط 17 سال گذشته همچنان ادامه دارد. بنابراین اگر کاپی برداری محض از تجارب انقلاب چین دگماتیستی است، نادیده گرفتن نظری و عملی درس‌های عظیم آن انقلاب، مشخصاً درس قرار گرفتن در خط مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران در شرایط قرار گرفتن کشور در حالت مستعمراتی، که بخش مهمی از بستر عینی پیدایش مانوئیزم و تکامل مارکسیزم-لنینیزم به مارکسیزم-لنینیزم-مانوئیزم بوده است، نیز نمی‌تواند چیز دیگری غیر از رویزیونیسم باشد، آن هم رویزیونیسم تسلیم‌طلبانه در قبال قدرت‌های امپریالیستی اشغال‌گر.

"سند" ادعا دارد که «استفاده از تضاد امپریالیست‌ها در شرایط کنونی موضوعیت ندارد». اما با شناختی که ما از لحاظ تیوریکی و پراتیکی از "سازمان رهایی... داریم، اگر چنین استفاده‌ای موضوعیت نمی‌داشت یا حداقل نشانه‌های اولیه‌ای از امکان چنان استفاده‌ای تبارز نمی‌یافت، این "سازمان" هرگز حاضر نمی‌شد روی "روزی کنونی خود از دست‌رخوان یغمای امپریالیست‌ها و رژیم پوشالی" نظر بد بیندازد. بنابراین موضوع بر سر موضوعیت داشتن یا نداشتن استفاده از تضاد امپریالیست‌ها در میان نیست. موضوع این است که اخیراً تضاد امپریالیست‌های امریکایی با امپریالیست‌های روسی و سوسیال‌امپریالیست‌های چینی حدت و گسترش یافته و نشانه‌های اولیه‌ای از "امکان استفاده" از این تضاد تبارز یافته

گونه‌های متفاوت طرح می‌گردد. هرگاه کسی این تفاوت‌ها را نبیند و بخواهد که کاملاً از انقلاب چین و جنگ مقاومت علیه جاپان، در جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران در افغانستان کاپی برداری محض نماید به معنی آنست که چشم‌پسته می‌خواهد گنجشک بگیرد. چنین کاری نادرست است و هیچ پیروزی‌ای در پی نخواهد داشت بل‌که منجر به شکست هم خواهد شد. بر علاوه شرایط منطقه‌یی و بین‌المللی افغانستان کنونی با شرایط منطقه‌یی و بین‌المللی آن زمان چین نیز تفاوت‌های مهمی دارد که نمی‌توان و نباید نادیده گرفت.

اما در بحث کنونی که مخاطب ما "سازمان رهایی.. است موضوع عمده و مقدم‌ترین موضوع استفاده از درس عظیم مانوئیستی قرار گرفتن در خط مقاومت ضد اشغال‌گران امپریالیست در زمان جنگ مقاومت ضد جاپان در چین است. "سازمان رهایی" در طول 17 سال گذشته، بعد از خزان 2001 تا زمان انتشار "سند"، نه تنها در خط مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی قرار نداشته است، بل‌که بنا به اعتراف صریح خود "سند" در خط "پروسه بن" قرار داشته و در واقع بخشی از رژیم دست‌نشانده بوده و از "مزایای" چنین موقعیتی نیز بهره‌مند بوده است. بر علاوه، چنان‌چه می‌بینیم، موضع‌گیری صرفاً تیوریک کنونی این "سازمان" علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی نیز با "صد اما و اگر" همراه است و از لحاظ

تاریخی این است که در آن زمان تضاد شدیدی میان قدرت‌های امپریالیستی امریکا، انگلیس و فرانسه، یعنی قدرت‌های ضد فاشیستی، از یک طرف و قدرت‌های امپریالیستی آلمان، ایتالیا و جاپان، یعنی قدرت‌های فاشیستی، از طرف دیگر شکل گرفت و به طرف حدت پیش رفت. بنابراین قدرت‌های فاشیستی یکی از دو طرف اصلی جبهه‌بندی متخاصم امپریالیستی در آن زمان و در زمان جنگ جهانی دوم بود و نه جزء قدرت‌های امپریالیستی «و غیره».

3-- در صفحه 104 "سند" گفته شده است:

«نیروهای ترقیخواه چه قبل و چه بعد از ایجاد جبهه متحدی از میهن‌پرستان، دموکراسی طلبان و نمایندگان مردم، می‌کوشند از درگیری با طالبان اجتناب ورزند و مبارزه با آنان را به بعد از استقلال موکول کنند.» (تأکید از ماست)

«اجتناب از درگیری با طالبان» در جریان مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده سیاستی است که باید جداً مدنظر قرار داشته باشد و البته با این تذکر که منظور از «اجتناب از درگیری با طالبان»، اجتناب از درگیری مسلحانه با آن‌ها باشد. اما موکول نمودن مبارزه علیه طالبان به‌طورکل به بعد از استقلال کشور نه تنها نادرست می‌باشد بلکه ممکن نیز نیست، مگر این که تسلیمی و تسلیم‌طلبی محض در قبال طالبان وجود داشته باشد.

است. بنابراین طبیعی است که شم تیز "امکانات‌گرایی... گروه..."- بنا به گفته و توصیه مشهور زنده‌یاد مجید کلکانی- بوی امکانات سوسیال‌امپریالیستی چینی را حس کرده و برای استفاده از آن در آینده از هم اکنون اعلام آمادگی نموده است. البته این امکان نیز وجود دارد که چنین استفاده‌ای هیچ‌گاه متوقف نشده باشد.

اعلام موضوعیت نداشتن کنونی استفاده از تضادهای قدرت‌های امپریالیستی توسط "سازمان‌هایی..." ممکن است تاکتیکی باشد مثل مخالفت تاکتیکی ظاهراً شدید روابط "گروه..." در اروپا علیه تیوری سه جهان در سال 1357، که ناگهان در جریان سفر "هینت مشترک" به چین در خزان همان سال، وصل شدن استراتژیک به رویزیونیست‌های سه جهانی چینی را در پی داشت.

یک موضوع دیگر:

آیا واقعاً «پیش از جنگ دوم جهانی تضادهای امپریالیزم امریکا، فرانسه، انگلیس و غیره شدید و استفاده از آن‌ها برای حزب کمونیست [چین] امری بدیهی بود»؟

این نوع برخورد با تضادهای امپریالیست‌ها در آن زمان غیر دقیق و گمراه‌کننده است. مثلاً می‌توان پرسید که در آن زمان چه تضاد شدیدی میان امپریالیست‌های امریکا، فرانسه و انگلیس وجود داشت و چرا درین میان از وضعیت امپریالیزم جاپان، که مستقیماً به موضوع مورد بحث ربط داشته است، حتی نام گرفته نشده است؟ واقعیت غیر قابل انکار

زمانی که می‌پذیریم تضاد خلق افغانستان با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی تضاد عمده است و بقیه تضادها تابع آن است، به این معنی نیست که مبارزه علیه دشمن غیر عمده به طور کل تعطیل‌بردار است و باید به بعد از استقلال کشور موکول گردد.

در صفحه 322 جلد دوم منتخب آثار مانوتسه‌دون گفته شده است:

«در جریان مبارزه ملی، مبارزه طبقاتی شکل مبارزه ملی به خود می‌گیرد و در این شکل وحدت آن‌ها بیان می‌یابد. از یک‌طرف در مرحله تاریخی معینی خواست‌های سیاسی و اقتصادی طبقات باید تابع شرایطی باشد که منجر به درهم شکستن همکاری نگرده؛ از طرف دیگر نیازمندی‌های مبارزه ملی (برای جنگ مقاومت ضد جاپانی) باید برای کلیه خواست‌های مبارزه طبقاتی به مثابه مبداء حرکت شمرده شود.»

این مسئله کاملاً مشخص است که دشمنان عمده توده‌های زحمتکش افغانستان در شرایط کنونی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی است. وظیفه عمده مبارزاتی که در این مرحله (اشغال کشور) به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار دارد، درهم کوبیدن این دو دشمن عمده است. یعنی پرولتاریا باید با تکیه بر عمده بودن تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی روی وظیفه عمده مبارزاتی یعنی مبارزه ملی متمرکز گردد و در تابعیت از آن و به عنوان وظیفه غیر عمده مبارزاتی وظیفه مبارزه

دموکراتیک را نیز پیش ببرد. مثلاً پس از برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و ایجاد مناطق پای‌گاهی انقلابی، در هر جایی که باشد، باید بی‌درنگ اقدامات انقلابی دموکراتیک نوین، در حد مورد لزوم و در تابعیت از جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، مورد اجرا قرار بگیرد و قبل از آن یعنی در زمان پیش‌برد مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد این جنگ نیز ضرورت انصراف ناپذیر اجرای اقدامات انقلابی دموکراتیک نوین باید مورد تبلیغ و ترویج قرار گیرد و در حد خود و طبق توان سازمان‌دهی آن روی دست گرفته شود.

به طور خلاصه باید به روشنی گفته شود که ما نمی‌توانیم به خاطر تضاد عمده کنونی، مبارزه طبقاتی را کلاً تعطیل کرده و به بعد از استقلال کشور موکول نماییم و تعطیل کلی مبارزه طبقاتی هیچ چیز دیگری بوده نمی‌تواند جز تسلیم‌طلبی طبقاتی در قبال نیروهای ارتجاعی.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان معتقد است که افغانستان مستعمره - نیمه فیودالی و نیمه فیودالی- نیمه مستعمره باید به جامعه مستقل دموکراتیک نوین تبدیل شود و سپس به سرعت به طرف سوسیالیزم به پیش رود. انقلاب دموکراتیک نوین چه بر محور تضاد ملی به عنوان تضاد عمده علیه اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشانندگان شان پیش برده شود و چه بر محور تضاد طبقاتی به عنوان تضاد عمده علیه ارتجاع داخلی، یک انقلاب صرف ملی یا یک انقلاب صرف

صورت شفاف و روشن متوجه بود که تضاد عمده، علی‌رغم اهمیت درجه اول و محوری آن، فقط یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی است و تضاد اساسی تبارزات بزرگ دیگری نیز دارد. به عبارت دیگر وظیفه مبارزاتی عمده فقط یکی از وظایف مبارزاتی بزرگ است و وظایف مبارزاتی بزرگ دیگری نیز وجود دارند که گرچه غیر عمده هستند، ولی همچنان بزرگ باقی می‌مانند و نمی‌توان آن‌ها را به فراموشی سپرد. یقیناً اجرای این وظایف باید در پیوند و در تابعیت از اجرای وظیفه مبارزاتی عمده پیش برده شود. یعنی در اجرای این وظایف می‌توان- و باید- به خاطر مصالح عمومی وظیفه مبارزاتی عمده، انعطاف‌های مبارزاتی لازم و ضروری را مورد اجرا قرار داد. اما به فراموشی سپردن کامل و کلی این وظایف چیزی است که نمی‌توان- و نباید- به آن تن داد، زیرا که غیر علمی، غیر دیالکتیکی و مبتنی بر تسلیم‌طلبی طبقاتی است.

مثلاً طالبان نیرویی است که علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده آن‌ها می‌جنگد. تا این‌جا نمی‌توان- و نباید- با آن‌ها عمدتاً هم‌نوایی نشان داد. اما مواضع ما در قبال طالبان نمی‌تواند- و نباید- صرفاً مبتنی بر این هم‌نوایی باشد، بلکه در درجه دوم ناهم‌نوایی‌ها را نیز باید در نظر گرفت. دلایل آن بسیار روشن و واضح است.»

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان چندین دلیل موجه برای مبارزه با طالبان را مطرح می‌نماید. این دلایل را یک بار دیگر به نقل از شماره هفتم شعله جاوید دور چهارم درین جا متذکر می‌شویم:

دموکراتیک نیست، بلکه یک انقلاب ملی-دموکراتیک نوین یا یک انقلاب دموکراتیک-ملی نوین است. به همین جهت انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحله صرفاً مجزا از یکدیگر نیست، بلکه در عین مجزا بودن با هم پیوسته نیز بوده و باید به صورت توأم پیش برده می‌شود.

بنا به دلایل فوق‌الذکر مبارزه علیه طالبان را نباید کلاً به بعد از استقلال کشور موکول نمود. البته تا جایی که به ما مربوط می‌شود کوشش خواهیم نمود که از جنگ داخلی (جنگ با طالبان و هر گروه مقاومت‌کننده دیگر) جلوگیری نماییم، اما از مبارزه سیاسی غیر جنگی علیه شان به طور کل دست نمی‌کشیم.

طالبان و هر گروه مقاومت‌کننده دیگر دارای استقلالیت در جنگ اند، آن‌ها برنامه‌های خودشان را پیاده می‌کنند، ما هم باید دارای استقلالیت بوده و برنامه‌های خود را طبق اصول مارکسیستی - لنینیستی - مانونیستی پیاده نماییم. هر زمانی که طالبان با اشغال‌گران و رژیم پوشالی سروسر پیدا کنند باید به افشای شان بپردازیم. حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان تا کنون تلاش کرده که این روش مبارزاتی را به خوبی پیش ببرد.

در صفحه دوم شماره هفتم شعله جاوید دور چهارم گفته شده است:

«اولاً باید به صورت دقیق توجه داشت که وظیفه مبارزاتی عمده وظیفه ای است که باید همیشه در صدر وظایف مبارزاتی قرار داشته باشد و نباید نظراً و عملاً عمدگی آن به فراموشی سپرده شود. ثانیاً باید به

کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی و حتی بورژوازی ملی را. ازین لحاظ طالبان از لحاظ ماهیت طبقاتی در ضدیت با ماهیت طبقاتی نیروهای انقلابی قرار دارند و این ضدیت در تمامی حالات، حتی در شرایط مقاومت علیه تجاوز و اشغالگری خارجی، در سطوح و درجات مختلف عمل می‌نماید و نمی‌تواند عمل نکند.

دلیل چهارم: طالبان نیرویی است که به شدت آغشته به شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون و حامل و عامل نیرومند ستم ملیتی بر ملیت‌های غیرپشتون است.

دلیل پنجم: طالبان به شدت آغشته به شوونیزم مردسالار فیودالی و حامل و عامل نیرومند ستم جنسیتی بر زنان هستند.

دلیل ششم: طالبان در میان حلقات معینی از نیروها و قدرت‌های ارتجاعی منطقه حامی و پشتیبان دارند. و غیره و غیره» درین‌جا باید دلایل شماره هفتم و هشتم را نیز متذکر شویم:

دلیل هفتم: طالبان اخیراً تا حدی از پشتی‌بانی آشکار امپریالیست‌های روسی و سوسیال‌امپریالیست‌های چینی و متحدین ارتجاعی شان برخوردار شده اند.

دلیل هشتم: طبق احصائیه‌ها هم اکنون بین 5000 تا 7000 "جهادی" ارتجاعی خارجی، که داعشیان بالقوه و به این اعتبار اشغالگران بالقوه محسوب می‌شوند، در صفوف نیروهای جنگی طالبان حضور دارند و فعالانه به نفع آنان و در جهت تقویت جنگ مقاومت ارتجاعی آنان، در نبرد هستند. این "جهادی"های

«دلیل اول: طالبان نیرویی است که در بدو امر کمک‌های مستقیم قدرت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی در منطقه و کمک‌های غیر مستقیم ابر قدرت و قدرت امپریالیستی مذکور در تشکیل، تقویت و قدرت‌گیری شان نقش بسیار مهمی بازی کرد. ازین‌جهت همیشه زمینه برای سازش و تبانی میان طالبان و امپریالیست‌های اشغالگر مذکور می‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر طالبان نیرویی نیست که جنگ شان علیه اشغالگران یک جنگ پی‌گیر و قاطع باشد و مدام خطر سازش و تبانی و یا به عبارت دیگر خطر تسلیمی و تسلیم‌طلبی آن‌ها در قبال اشغالگران امپریالیست وجود خواهد داشت.

دلیل دوم: نظام اقتصادی- اجتماعی و سیاسی مورد خواست طالبان یک نظام نیمه‌مستمراتی است. برقراری مجدد نظام آن‌ها حداکثر خواهد توانست افغانستان را از حالت مستمراتی به حالت نیمه‌مستمراتی بیندازد، اما نمی‌تواند استقلال حقیقی کشور و آزادی ملی مردمان کشور را تأمین نماید. بنابراین جنگ طالبان یک جنگ مقاومت همه جانبه نیست و نمی‌تواند باشد.

دلیل سوم: طالبان از لحاظ طبقاتی نماینده بخشی از طبقات فیودال و بورژواکمپرادور در کشور هستند. این موقف طبقاتی آن‌ها از یک‌طرف پیوندهای طبقاتی آن‌ها با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را نشان می‌دهد و از جانب دیگر تناقض منافع طبقاتی آن‌ها با منافع طبقاتی

ضد سوسیال امپریالیستی را نیز نباید از یاد ببریم.

"جبهه متحد ملی" نه تنها در عدم موجودیت حزب کمونیست بل که حتی قبل از تشکیل "ساما" اعلام موجودیت کرد و به مثابه حربه‌ای در خدمت به پیش‌برد کودتا- قیام‌ها، و به قول زنده‌یاد مجید «تلاش‌های مذبوحانه» مورد استفاده قرار گرفت.

"جبهه مبارزین مجاهد" نه تنها در عدم موجودیت حزب بل که حتی قبل از مبدل شدن "گروه..." به "سازمان..." اعلام موجودیت کرد و مضمولین آن به کودتای‌های ناکام مصروف گردیدند.

"سازمان رهایی..."، که حالا از ضرورت «ایجاد جبهه متحدی از میهن‌پرستان، دموکراسی طلبان و نمایندگان مردم» در آینده صحبت می‌نماید، فعلاً در چه وضعیتی قرار دارد؟

این جمع طبق ادعای خودش، پس از انشعاب از "سازمان جوانان مترقی افغانستان" و "جریان شعله جاوید"، در سال 1351 توسط 7 نفر تشکیل گردید و تا سال 1359، در طی هشت سال، تحت نام "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" فعالیت نمود. سپس در سال 1359 خود را "سازمان رهایی افغانستان" خواند و از آن زمان تا حال، در طی 38 سال گذشته، تحت همین نام فعالیت می‌نماید.

این "سازمان" در طی 38 سال گذشته و به عبارت دیگر در طی 46 سال گذشته، نه تنها یک گام کوچک نظری و عملی در راه تحزب کمونیستی برنداشته است، بل که در

ارتجاعی خارجی نیروهای جنگی رسمی یونیفورم پوش دولت‌های خارجی نیستند، ولی در هر حال خارجی هستند و اخراج آن‌ها از افغانستان قطعاً باید بخشی از اجندای کلی جنگ مقاومت برای اخراج نیروهای اشغال‌گر خارجی از کشور باشد. یک موضوع دیگر:

جبهه متحد، متشکل از نیروهای انقلابی، ملی و دموکراتیک، برای پیش‌برد مقاومت ملی مردمی و انقلابی همه جانبه بر محور مقاومت قهری علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی، یکی از سلاح‌های مورد نیاز است. اما سلاح مورد نیاز درجه اول حزب کمونیست است و سلاح مورد نیاز درجه دوم هم نیروی مسلح مردمی (شکل اولیه ارتش خلق که باید در جریان جنگ انقلابی به ارتش مردمی مبدل گردد). بدون تشکیل حزب کمونیست و استحکام و گسترش مورد نیاز آن نمی‌توان نیروی مسلح مردمی به وجود آورد. بدون ایجاد نیروهای مسلح مردمی نمی‌توان دست به جنگ خلق زد و نیروهای مسلح مردمی اولیه را به ارتش خلق تکامل داد. در واقع با تکیه بر حزب، نیروی مسلح مردمی و مناطق پای‌گاهی، ولو در شکل اولیه، است که می‌توان اتحاد کارگران و دهقانان، حداقل در شکل اولیه‌اش، را به مثابه ستون فقرات جبهه متحد پایه ریزی و اساس‌گذاری نمود.

درین مورد نه تنها باید تجارب عام بین‌المللی بل که تجارب دوران مبارزه علیه رژیم کودتای هفت ثور و جنگ مقاومت

4-- در صفحه 105 "سند" گفته شده است:

«پیش‌بینی اوضاع سریعاً متحول ممکن نیست. اما در حالتی که با خروج امریکا، طالبان شریک دولت نشوند و با دولت بجنگند، آنگاه تضاد مردم ما با هر دو طرف عمده خواهد بود مگر این که برخورد یکی از طرف‌ها با نیروهای انقلابی مثبت گردد که در آن صورت انقلابیون با حفظ استقلال و غافل نبودن احتمال خیانت، باید علیه دشمن هارتر تمرکز بخشند، لازم است پیوسته به یاد داشت که بنا بر ضرورت، در حالت معین شاید بتوان با این و یا آن دشمن داخلی موقتاً مصالحه کرد اما هرگز نباید با امپریالیزم علیه دشمن داخلی - هر چند هم خون آشام و پلید - کنار آمد...»

به نظر ما احتمال نسبتاً زیاد این خواهد بود که امپریالیست‌های امریکایی و متحدین شان، در صورت خارج ساختن نیروهای شان از افغانستان، کماکان رژیم دست‌نشانده شان را فعالانه پشتیبانی و حمایت نظامی، سیاسی و اقتصادی خواهند کرد؛ چه موجودیت این رژیم با ترکیب کنونی دوام نماید و چه بخشی از طالبان نیز به آن بپیوندند. البته ممکن است امپریالیست‌های روسی، سوسیال امپریالیست‌های چینی و متحدین ارتجاعی شان در منطقه از طالبان یا آن بخشی از طالبان که به جنگ ادامه دهند، حمایت و پشتیبانی نمایند، ولی این حمایت و پشتیبانی با حمایت و پشتیبانی امپریالیست‌های امریکایی و متحدین و

همان سطح سازمان نیز قادر نگردیده است یا نخواستہ است حتی یک مجمع عمومی سازمانی در حد یکی از نشست‌های عمومی "سازمان جوانان مرفقی" دایر نماید و در آن اسناد اساسی سازمانی (برنامه سیاسی و آئین‌نامه تشکیلاتی) اش را تصویب نماید. بنابراین چند دهه است که با اکتفا به اساس‌نامه و آئین‌نامه مؤقت و یک «کمیته مرکزی» مؤقت به شکل محلی فعالیت‌های اکونومیستی، رویزیونیستی، تسلیم‌طلبانه طبقاتی، تسلیم‌طلبانه ملی و خایانه ملی‌اش را پیش می‌برد.

این محفل کوچک سکتاریست که از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی با حزب کمونیست موجود در کشور یعنی حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان مخالف است و آن را قبول ندارد، یکبار دیگر بر مبنای تیوری تقدم جبهه متحد نسبت به حزب کمونیست و ارتش خلق ضرورت تشکیل جبهه متحد را در "سند"ش پیش کشیده است، آن‌هم در حالی که حتی ضرورت اجمالی مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را به عنوان وظیفه و مسئولیت عمده مبارزاتی قبول ندارد. مهم‌تر از آن، هیچ طرح و نقشه معینی برای به اصطلاح تشکیل حزب کمونیست در کشور، یعنی حزبی غیر از حزب موجود، نیز ندارد.

آیا در چنین حالتی "جبهه متحد" پیش‌نهادی "سند" می‌تواند اقبال تشکیل داشته باشد؟ و اگر تشکیل گردد آیا جبهه‌ای به مراتب بدتر و انحرافی‌تر از "جبهه مبارزین مجاهد" سابق نخواهد بود؟



عمده و مسئولیت عمده مبارزاتی ما تماماً در پیوند با آن حاکمیت جدید، مطرح خواهد بود.

در شرایطی که کشور مورد تجاوز و اشغال‌گری و یا مداخلات نظامی، سیاسی و اقتصادی فعالانه و شدید امپریالیستی قرار داشته باشد، که احتمال آن وجود دارد، «می‌توان» با این و یا آن دشمن داخلی [مقاومت کننده] موقتاً مصالحه کرد، اما هرگز نباید با امپریالیزم [متجاوز و اشغال‌گر و یا مداخله‌گر فعال و شدید] علیه دشمن داخلی [مقاومت کننده] - هر چند هم خون آشام و پلید - کنار آمد...»

چنانچه پس از خروج اشغال‌گران امپریالیست از کشور، جنگ میان طالبان و رژیم دوام نماید و اشغال‌گران کنونی و یا قدرت‌های امپریالیستی دیگری فعالانه به مداخلات نظامی، سیاسی و اقتصادی در کشور دست نزنند، که احتمال آن خیلی ضعیف است، در آن صورت تضادهای داخلی میان مرتجعین حاد خواهد شد و مسئولیت عمده ما تبدیل جنگ ارتجاعی جاری به جنگ انقلابی داخلی خواهد بود. احتمال به وجود آمدن حالات دیگری نیز موجود است، ولو این‌که ضعیف یا حداقل نسبتاً ضعیف باشد.

5-- در آخر میحث «تضادهای طبقاتی» در صفحه 107 "سند" گفته شده است: «حرف‌ها و شعارها را بر روی کاغذ آوردن مشکل نیست اما مسئله آنست که چپ به نیروی بدل شود به چپ‌رگی به هنر

دنباله‌روان‌شان از لحاظ کمیت و کیفیت قابل مقایسه خواهد بود. بنابراین حالتی مثل حالت سلطه استعمار انگلیس بر کشور، آن گونه که قبلاً گفتیم، به وجود خواهد آمد و تضاد با رژیم دست‌نشانده حاکم و امپریالیست‌های حامی رژیم (امریکا و ناتو) تضاد عمده در کشور خواهد بود. در چنین شرایطی هر قدر که «برخورد» رژیم و حامیان امپریالیستی اش با این یا آن به اصطلاح نیروی انقلابی نسبت به "برخورد" طالبان "مثبت" گردد، هیچ شخصیت و نیرویی حق نخواهد داشت که به خاطر به اصطلاح هار بودن طالبان با رژیم و حامیان امپریالیست‌شان همکاری یا مصالحه نماید. در چنان حالتی نیز ما باید مبارزه و مقاومت علیه رژیم دست‌نشانده امپریالیست‌ها و حامیان امپریالیستش را به عنوان مسئولیت عمده مبارزاتی پیش ببریم و علیه طالبان به عنوان دشمن غیرعمده مبارزه کنیم.

"سازمان‌رهای افغانستان" در واقع بر مبنای همین تحلیل و ارزیابی در طی بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته، به مثابه بخشی از رژیم دست‌نشانده، تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال امپریالیست‌های اشغال‌گر را پیشه کرده و حالا در صدد برآمده است که برای استفاده از "زیرکی" به اصطلاح سیاسی بیش‌تر از یک‌ونیم دهه گذشته اش یکبار دیگر دلایل به اصطلاح نوین جستجو نماید.

طبعاً در صورتی که با خروج اشغال‌گران، دیر یا زود، طالبان قدرت مرکزی در کشور را تصاحب نمایند یا به نیروی اصلی در رژیم حاکم بدل شوند، تضاد عمده، دشمن

همین علت است که هیچ‌گاه نتوانسته موضع درست و اصولی بگیرد. علت این همه درهم و برهمی تیوریک و عملی سازمان‌رهایی را باید در فقدان برنامه سیاسی و آئین‌نامه تشکیلاتی اصولی تصویب شده در این سازمان جستجو نمود. تدوین یک خط سیاسی مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی در قدم اول یک وظیفه عمده است. بنا به قول استالین: «داشتن خط مشی سیاسی صحیح البته نخستین و مهم‌ترین کار است». اما این نکته را باید درک نمود که از خط به تنهایی کاری ساخته نیست. باید خط را میان توده‌ها برد و در عمل پیاده نمود. بدون بردن خط میان توده‌ها و بسیج‌شان و اتکاء به آن‌ها هیچ‌کاری نمی‌توان انجام داد. مانوئسه‌دون می‌گوید:

«جنگ انقلابی جنگ توده‌ها است و تنها با بسیج توده‌ها و اتکاء به آن‌ها است که می‌توان به چنین جنگی دست

زد.» (منتخب آثار - جلد اول - صفحه 221 - 222)

در این جا جمله‌بندی "سند" نیز نادرست است. در "سند" گفته شده است که:

«چپ به نیروی بدل شود با چیرگی به هنر حل تضادها یعنی تمسک به تاکتیک‌های متناسب، حملات گدی‌گگ‌های امپریالیزم را درهم شکسته و نگذارند درفش مبارزه برای ایجاد دولتی دموکراتیک دمی از اهتزاز باز ماند.»

جمله‌بندی درست باید این گونه باشد:

«چپ باید به نیروی مجهز به هنر حل تضادها بدل شود تا بتواند اصولی و

حل تضادها یعنی تمسک به تاکتیک‌های مناسب، حملات گدی‌گگ‌های امپریالیزم را در هم شکسته و نگذارد درفش مبارزه برای ایجاد دولتی دموکراتیک دمی از اهتزاز باز ماند.»

ما می‌گوییم که «آوردن حرف‌ها و شعارها بر روی کاغذ» نه تنها آسان نیست بلکه تیوری، بینش، اسلوب و مهارت مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی می‌خواهد. در واقع تشکلات سیاسی در مجموع، چه انقلابی و چه ضد انقلابی، باید اهداف، استراتژی و تاکتیک‌های‌شان را بر روی کاغذ بیاورند. یا به عبارت دیگر تمام تشکلات، به شمول تشکلات مانوئیست، باید در قدم اول برنامه سیاسی و آئین‌نامه تشکیلاتی خود را مدون نموده و به تصویب برسانند؛ زیرا که «بدون تیوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد».

اگر این امر مشکل نیست چرا "سازمان‌رهایی افغانستان" در طول دوران حیات سیاسی‌اش نتوانسته حتی یک بار کنگره سراسری‌اش را دایر نماید و برنامه سیاسی و آئین‌نامه تشکیلاتی‌اش را در آن به تصویب برساند؟

اگر این امر مشکل نیست چرا "سازمان‌رهایی افغانستان" از سال 1367 خورشیدی تا کنون به کمیته مرکزی موقت اکتفا نموده و نتوانسته در طول این مدت برنامه سیاسی مدون، تصویب شده و غیر موقت داشته باشد؟ مشکل اساسی "سازمان‌رهایی افغانستان" این است که هیچ توجهی به این امر خطیر ندارد. به

که کل سرنوشت تاریخی "سازمان رهایی افغانستان" را تشکیل می‌دهد. برین مینا است که سکتاریزم سخت‌جان "سازمان رهایی... " شکل گرفته و ادامه یافته است.

حزب ما به خاطر درهم شکستن این سکتاریزم سخت‌جان و سایر اشکال سکتاریزم روی پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی قاطع پیوسته تأکید می‌نماید و جداً طرفدار پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک - سیاسی، چه از طریق پیش‌برد جروبحث‌های تیوریک و چه از طریق نشست‌های رودرو می‌باشد. فقط لیبرالیزم با این گونه مبارزات مخالفت می‌ورزد و از زیر بار آن شانه خالی می‌کند. این چنین افراد و گروه‌ها هرگز نیاز اساسی عاجل مبارزاتی کشور را درک ننموده و بر سکتاریزم خویش پافشاری می‌نمایند. باید هر چه اصولی‌تر، قاطع‌تر و سریع‌تر بر این سکتاریزم فایق آمد.

باید دقیقاً و عمیقاً درک نمود که سکتاریزم به نفع جنبش انقلابی و توده‌های زحمت‌کش نیست و به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده تمام می‌شود.

حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان با درک رسالت تاریخی خود بارها از طریق ارگان نشراتی مرکزی حزب (شعله جاوید) هوش‌دارهایش را مطرح کرده و پیش‌نهادات خود را ارائه نموده است. برای معلومات بیشتر در مورد طرحات حزب کمونیست (مانونیست) افغانستان درین زمینه می‌توانید به شماره‌های 23، 25، 28، 29، دور سوم شعله جاوید و هم چنین شماره‌های پنجم و هفدهم دور چهارم شعله جاوید مراجعه نمایید.

پیروزمندانه به حل تضادها بپردازد، یعنی با تمسک به استراتژی اصولی و تاکتیک‌های مناسب، حملات گدی‌گک‌های امپریالیزم را درهم شکند و نگذارد درفش مبارزه برای ایجاد دولت دموکراتیک نوین دمی از اهتزاز بازماند.»

از دیدگاه مانونیستی صحبت از «دولت دموکراتیک» و یا انقلاب دموکراتیک درست نیست. زیرا این مقوله به انقلاب بورژوا دموکراتیک کهن تعلق داشته و کهنه شده است. ما باید هر زمان که از انقلاب بورژوا دموکراتیک و یا دولت دموکراتیک نام می‌گیریم پسوند "نوین" را با آن یکجا یادآور شویم.

نیروی چپ یا مانونیست در افغانستان چه زمانی می‌تواند به نیرویی بدل شود که حملات گدی‌گک‌های امپریالیزم را درهم شکند و نگذارد درفش مبارزه برای ایجاد دولت دموکراتیک نوین دمی از اهتزاز باز ماند.»؟

با اتخاذ استراتژی اصولی، با «تمسک به تاکتیک‌های مناسب» و از طریق ایجاد، استحکام و گسترش حزب کمونیستی یعنی ایجاد و استحکام و گسترش تشکیلات حزب کمونیست (مانونیست) در کشور بر مبنای استراتژی اصولی و بر این مینا اتخاذ تاکتیک‌های مناسب و طرح شعارهای استوار بر استراتژی و تاکتیک‌های مذکور.

نادیده گرفتن نقش اتخاذ استراتژی اصولی، در توانمندسازی انقلابیون کشور و این توان‌مندی را صرفاً بر مبنای «تاکتیک‌های مناسب» پیش بردن به هیچ چیز دیگری منجر نمی‌گردد جز اتخاذ خط رویزیونیستی و تسلیم‌طلبانه ملی و طبقاتی،

پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را در هم‌نویسی و هم‌آهنگی با متحدین سیاسی خود بر عهده بگیرد.

2 - مبارزه جدی برای تأمین وحدت نیروها و شخصیت‌های مانوئیست بیرون از حزب با حزب از طریق پیش‌برد مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی درونی و همکاری‌های عملی مبارزاتی.

3 - مبارزه حوصله‌مندانه و پی‌گیر در جهت ایجاد هم‌نویسی‌ها، هم‌آهنگی‌ها و همکاری‌های تیوریک و عملی مبارزاتی میان حزب و آن بخش‌هایی از سازمان‌های "چپ شعله‌یی" که از تسلیم‌طلبی‌ها یا بی‌تفاوتی‌های گذشته‌شان گسست کرده و علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده موضع‌گیری کرده اند و مبارزه می‌نمایند.

4 - سعی و تلاش پی‌گیر در جهت زدودن بی‌روحیگی‌ها و بی‌تفاوتی‌های اشخاص منفرد از منسوبین سابقه جریان دموکرات نوین کشور و همکاری با آن‌ها در جهت فعال ساختن شان در مبارزات جاری، ولو برای شمولیت در حزب آمادگی نداشته باشند.

5 - تلاش برای ایجاد روحیه شمولیت عملی سازمان‌های توده‌یی ملی- دموکراتیک ضد اشغال‌گران و ضد رژیم دست‌نشانده در مبارزات وسیع ملی- دموکراتیک توده‌یی، در عین پیش‌برد مبارزات ویژه بخشی و صنفی شان.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان توأم با اجرای پی‌گیر این وظایف مبارزاتی در کشور، از لحاظ بین‌المللی برای ایجاد پیوندهای هرچه فشرده‌تر مبارزاتی با

مطالب مورد بحث را با چند طرح پیش‌نهادی مندرج در "شعله جاوید" خاتمه می‌دهیم:

## پیش‌نهادات ما:

«بنابراین اوضاع کشور، منطقه و جهان بیش‌تر از پیش برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران مرتجع داعشی را به یک ضرورت عینی و ذهنی جدی‌تر مبدل ساخته و در حال حاضر پیش‌برد هرچه اصولی‌تر و قاطع‌تر مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد چنین جنگی و به فرجام رساندن آن را اجتناب‌ناپذیرتر ساخته است.

حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان یکبار دیگر عزم متین و قاطع خود را به رهپویی در چنین مسیر مبارزاتی بیان می‌نماید و در تجلیل از روز انترناسیونالیستی و انقلابی اول می در سال 1397 (2018) اعلام می‌کند که به‌خاطر به پایان رساندن هرچه اصولی‌تر و سریع‌تر مسیر مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و همچنان اشغال‌گران مرتجع داعشی، طرحات و پیش‌نهادات سیاسی ملی مردمی و انقلابی ذیل را روی دست گرفته و در جهت متحقق ساختن عملی آن‌ها با تمام توش و توان صادقانه و شرافت‌مندانه خواهد کوشید:

1 - تلاش پی‌گیر برای استحکام و گسترش ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی حزب تا حدی که حزب بتواند مسئولیت برپایی و

هم‌آهنگی مبارزاتی میان تمامی نیروها و شخصیت‌های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات افغانستانی، در همراهی، سازمان‌دهی و بسیج مقاومت طلبانه توده‌های پیش‌رو، یک مسئولیت عاجل کنونی و تحکیم و گسترش روز افزون این هم‌سویی و هم‌آهنگی مبارزاتی یک مسئولیت درازمدت مبارزاتی ملی مردمی و انقلابی است. ما در عین حالی که خود را مکلف می‌دانیم که برای اجرا و پیش‌برد این مسئولیت‌های عاجل و درازمدت مبارزاتی، از هیچ تلاش و کوششی دریغ ننماییم، سایر نیروها و شخصیت‌های انقلابی کمونیست و ملی - دموکرات را نیز در جهت راه‌اندازی عملی چنین تلاش و کوششی فرامی‌خوانیم.» (شماره بیست و سوم شعله جاوید - دور سوم - صفحه ۵)

برای فعلاً بحث در مورد مندرجات "سند" اصلی "سازمان رهایی..." را ادامه نمی‌دهیم و بحث مفصل‌تر در مورد آن را به بعد موکول می‌نماییم. در قسمت بعدی این نوشته سند "مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی" یعنی یکی از ضمایم (پیوست‌های) سند اصلی را مورد توجه قرار می‌دهیم.

\*\*\*\*\*

احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست. مانوئیست کشورهای دیگر مبارزه خواهد کرد، به دفاع فعال‌تر از جنگ خلق در هند و جنگ خلق در فلپین خواهد پرداخت و سعی خواهد کرد که وظایف ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی انصراف‌ناپذیرش را در جهت ایجاد یک مرکز جدید بین‌المللی مانوئیستی در جهان با اصولیت و شجاعت بر عهده بگیرد.» (شماره هفدهم شعله جاوید - دور چهارم - صفحه ۵)

«در هر حال، این که در شرایط کنونی جنگی در افغانستان، بخش مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم، کماکان ضعیف و صرفاً سیاسی باقی مانده است، خود نشان‌دهنده این امر است که تاثیرگذاری نیروهای انقلابی، دموکراتیک و ملی بر اوضاع کنونی کشور و سیر آن در آینده بسیار ضعیف و کم‌دامنه است. البته این وضعیت به هیچ صورتی بدین معنا نیست که مبارزات حزب ما و سایر نیروها و شخصیت‌های فوق‌الذکر ارزشی نداشته و می‌تواند نادیده گرفته شود؛ بلکه بدین معنا است که ما باید مشکلات مبارزاتی مان را مسئولانه نشانی نموده و برای حل اصولی و سریع آن‌ها برای تأمین پیش‌روی‌های جدی و وسیع در میدان‌های مبارزاتی، با درایت و شجاعت اقدامات اصولی و پی‌گیر به عمل آوریم. در غیر آن کماکان ضعیف و کم‌تأثیر باقی خواهیم ماند و ادامه چنین وضعیتی برای منافع علیای کشور و مردمان کشور در مجموع زیان‌بار و خطرناک خواهد بود.»

«حزب کمونیست (مانوئیست) افغانستان یک بار دیگر تأکید می‌نماید که ایجاد هم‌سویی و

**قسمت دوم:****نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان" گسست از اکونومیزم،****رویزونیسم، تسلیم طلبی و خیانت ملی****است نه صرفاً «درس گیری از اشتباهات» گذشته؟**

باید یادآوری نمایم آن طوری که "سازمان رهایی افغانستان" مقاله اش را ترتیب نموده، ما خود را ملزم بدان نمی‌سازیم، بلکه مقاله اش را در دو قسمت به بحث می‌گیریم:

ابتدا "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را از دیدگاه نئین به بحث می‌گیریم و هم‌زمان با آن پیرامون دیدگاه مارکس و انگلس هم صحبت خواهیم نمود.

در بخش دوم در ارتباط با تضاد عمده در کشورهای مستعمره - نیمه فیودالی بحث خواهیم نمود.

به این طریق نشان خواهیم داد که در شرایط کنونی کشور "سازمان رهایی افغانستان" چه موقعیتی داشته و در کدام صف ایستاده است.

سر برگ تمام مقالات "سازمان رهایی افغانستان" قبل از عنوان، زیر نام "پیوست" با این مطلب تزیین شده است:

«با درس‌گیری از اشتباهات، راه مان را جان‌بازانه ادامه می‌دهیم».

**نقدی بر سند "مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی"**

"سازمان رهایی افغانستان" بعد از چند دهه به صورت مستند سخن گفته و چند مقاله به سایت خویش انداخته است که یکی از آن‌ها مقاله "مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی" می‌باشد.

گرچه تمام این مقالات نیاز به بحث دارد، اما ما اکنون بر روی مقاله "مارکس تا مانو و جنبش‌های ملی" مکث می‌نماییم و بقیه مقالات را بعداً به بحث خواهیم گرفت.

مقدمتاً باید بگوییم که این حرکت و عمل‌کرد "سازمان رهایی افغانستان" از دو جهت قابل مکث است:

اول این که حداقل بعد از چند دهه سایت این سازمان، مقالاتی را به نشر سپرده است. دوم این که برای اولین بار است که "سازمان رهایی افغانستان" به زبان سیاسی بحث را آغاز نموده و تا حد نسبتاً زیادی از زبان لومپنانه دوری جسته است.

این سند اولاً به نفی کامل "سازمان جوانان مترقی" و "جریان دموکراتیک نوین" پرداخت و از لحاظ ماهیت آن‌ها را با "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" یکی دانسته و اعلام نمود که این سازمان و جریان علم تکه پاره ای از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" است و ثانیاً اکنون میزبان "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" را به نمایش گذاشت. برای معلومات بیشتر در این زمینه به شماره‌های چهارم، دهم و یازدهم شعله جاوید دور چهارم مراجعه شود.

اکنون میزبان "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" زمینه ساز انشعابات در این گروه گردید. انشعاب اولی زیر نام "سازمان مبارزه در راه تشکیل حزب کمونیست افغانستان" متبازر گردید و نشریه ای بنام "اخگر" منتشر نمود. به همین لحاظ گروه انشعابی به نام "سازمان اخگر" مسمی گردید. هم‌زمان با این انشعاب، گروه دیگری تحت رهبری زنده یاد توریالی با موضوع گیری علیه اکنون میزبان و راستروی‌های "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" انشعاب نمود.

حینی که کودتای هفت ثور به وقوع پیوست "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" باور داشت که مبارزات سیاسی انقلابی در افغانستان به اثر ریفرم‌های کودتاگران فروکش می‌نماید، لذا طرح سازش‌های تاکتیکی با رژیم را ریخت. همین نظریه بود که زنده یاد مجید را به ملاقات رهبران رژیم مزدور کشاند. بعد از مدتی که این طرح‌های سازشی نتیجه‌ای نبخشید و مبارزات سیاسی پر رونق شد، "گروه

ابتدا روی این مطلب مکث می‌نمائیم و بعداً به اصل مطالب درج شده در مقاله می‌پردازیم. برای این که نشان دهیم که این مطلب اصلاً با واقعیت انطباق ندارد، ضروری است که مکث کوتاهی بر گذشته "سازمان رهایی افغانستان" (از زمان بریدنش از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان شعله جاوید" تا حال) بنمائیم.

## "سازمان رهایی افغانستان"

### چه مسیری را پیموده است؟

برای این که به عمق انحراف ایدیولوژیک - سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" پی ببریم، خوب است که مختصراً نظری به زندگی سیاسی اش از زمان برش آن از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" تا کنون بیان‌دازیم و ببینیم که در طول این مدت آن طوری که خودش ادعا می‌کند دچار اشتباه گردیده و یا در انحراف عمیق ایدیولوژیک - سیاسی و ارتداد غرق بوده است.

در سال 1352 خورشیدی گروه "داکتر فیض" همراه با تعدادی از "انتقادیون" سندی را زیر نام "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" را به دست نشر سپردند. در آن سند ادعا گردیده بود که "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" در خزان 1351 تشکیل گردیده است.

این سند انحراف و ارتداد عمیق ایدیولوژیک - سیاسی "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" را به نمایش گذاشت.

به زودی و به طور معجزه آسا رهبر کودتا موفق به فرار از زندان گردید و بعد از مدتی در پاکستان مستقر شد.

"گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" در سال ۱۳۵۹ خورشیدی نشریه تیوریک - سیاسی به نام "مشعل‌رهای" را نشر نمود و نام تشکیلاتی خود را "سازمان‌رهای افغانستان" خواند. در این نشریه نه تنها از کلماتی مانند "انقلابی" و "خلق‌ها" صرف‌نظر نمود و صرفاً یک نام "ملی" استقلال‌طلبانه را به خود اختیار نمود، بلکه رسماً به دفاع از تیوری سه جهان پرداخت و به عنوان بلندگوی ایدیولوژیک- سیاسی رویونیستی‌های حاکم بر چین در افغانستان عمل نمود. این حرکت و عمل‌کرد "سازمان‌رهای افغانستان" سبب گردید که از حمایت‌های مالی و سیاسی رویونیستی‌های حاکم بر چین برخوردار گردد و احتمال دارد که تا کنون این حمایت‌ها به اشکال متفاوت ادامه داشته باشد.

به این ترتیب اکنون می‌توانیم "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" به رویونیزم سه جهانی "سازمان‌رهای افغانستان" تکامل منفی یافت.

در سال‌های جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم روس، رهبری "سازمان‌رهای افغانستان" که از طرف چین رویونیست حمایت می‌گردید، انحرافات اپورتونیستی وسیع در بین توده‌ها و نسل جوان و ارتداد بورژوازی وسیع در درون سازمان را دامن زد. جوهر این انحراف و ارتداد منطبق و متناسب ساختن مبارزه طبقه کارگر با

انقلابی خلق‌های افغانستان" به بهانه آمادگی برای پیش‌برد مبارزات آینده و روابط بین‌المللی طرح سفر یک هیئت را به چین ریخت. این سفر توسط یک هیئت دو نفری در خزان ۱۳۵۷ روی دست گرفته شد. در جریان این سفر نماینده جناح داکتر فیض (عبید) مواضع رویونیستی سه جهانی رویونیستی‌های بر سر اقتدار چین را پذیرفت و به دفاع از آن پرداخت. ولی نماینده جناح زنده یاد مجید (قیوم رهبر) از پذیرفتن آن سرباز زد و به مخالفت با آن برخاست. این اختلاف در میان جناح تحت رهبری داکتر فیض و جناح زنده یاد مجید فاصله را زیاد نمود تا این که در زمستان ۱۳۵۷ خورشیدی منجر به جدایی شان گردید.

زمانی که خیزش‌های خودبه‌خودی توده‌یی و حرکت‌های منظم شده توسط تنظیم‌های "جهادی" علیه رژیم فاشیستی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" سر بلند نمود، "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" سندی را به نام "رویدادهای اخیر و مواضع ما" را به حمایت از وجه اسلامی این خیزش‌ها و حرکت‌ها بیرون داد و در آن شعار جمهوری اسلامی را تأیید نمود. بعداً جبهه ای به نام "جبهه مبارزین مجاهد" را ایجاد نمود و رسماً از تشکیل جمهوری اسلامی به دفاع برخاست. این خط مشی انحرافی او را به سوی کودتا کشانید و با اقدام مشترک با بعضی از جناح‌های اسلامی در ماه اسد ۱۳۵۸ دست به کودتا زد. این کودتا منجر به ناکامی گردید. در این کودتا تعداد زیادی کشته و تعدادی اسیر گردیدند که داکتر فیض هم از جمله دست‌گیر شدگان بود، اما



توده‌یی طبقات تحت استثمار را محکوم نمود.

"سازمان رهایی افغانستان" در جلسه خابنن ملی زیر پال و پر اشغال‌گران به رهبری اشغال‌گران امریکایی در بن شرکت نمود. در جلسه خابنن ملی در بن چهار گروه شرکت نموده بود که یکی از آن‌ها، گروه روم مربوط به ظاهر خان بود و "سازمان رهایی افغانستان" جزء گروه روم بود. در ابتدا این گروه به ستار سیرت رأی داد. ستار سیرت در مقابل کرزی برنده بود، اما امپریالیست‌های اشغال‌گر نه می‌خواستند ستار سیرت را بر این چوکی بنشانند و نه هم نوه ظاهرشاه را، بلکه تلاش شان این بود تا کرزی را به چوکی دست‌نشانندگی برسانند. زمانی که "سازمان رهایی افغانستان" درک نمود که اشغال‌گران جز کرزی کسی دیگری را حمایت نمی‌کند، این سازمان برای رسیدن کرزی به چوکی دست‌نشانندگی حکومت مؤقت تلاش نمود.

"سازمان رهایی افغانستان" از همان اولین روزهای شکل‌دهی رژیم دست‌نشاننده طرف امپریالیزم اشغال‌گر امریکا را گرفت و برای به قدرت رسیدن کرزی از هیچ‌گونه تلاشی دریغ نوزید. این سازمان به عنوان جزئی از "تجمع خابنن ملی در بن" تلاش نمود تا به بخشی از رژیم دست‌نشاننده تبدیل گردد و تا حدی به این هدف نیز نایل آمد. اشغال‌گران به ایشان اجازه دادند تا در لوی جرگه‌ها شرکت کنند، در پارلمان و سنا نفر بفرستند و بعضی از چوکی‌های دولتی را اشغال نمایند. تا آن جا پیش رفتند که نماینده خاص اشغال‌گران امریکایی (خلیل

لیبرالیزم بورژوایی بوده و هست. این انحراف و ارتداد جوهری "سازمان رهایی افغانستان" در شرایط کنونی کشور به بدترین شکلش یعنی متناسب با لیبرالیزم بورژوایی اشغال‌گر امپریالیستی و به صورت خدمت به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشاننده اشغال‌گران امپریالیست متبازر گردیده است.

"سازمان رهایی افغانستان" با طرح تزه‌های رویزیونیستی در "مشغل رهایی"، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را مورد تانید قرار داد. همین تزه‌های انحرافی سبب گردید که در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی به تسلیم طلبی طبقاتی تن دهد و به همکاری همه جانبه با احزاب جهادی بپردازد. در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی نیروهای مربوط به "سازمان رهایی افغانستان" عموماً در جبهات جنگی زیر پوشش احزاب اسلامی حرکت نمودند و تا ختم جنگ و پیروزی احزاب جهادی فعالیت‌های نظامی شان زیر همین پوشش ادامه داشت.

"سازمان رهایی افغانستان" نه تنها به این کارها بسنده نکرد، بلکه با بیرون دادن سند "برخی مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" در خزان ۱۳۶۵ خورشیدی، برای خوشنودی رویزیونیست‌های حاکم بر چین، علیه مانوتسه‌دون و استالین شروع به پروپاگاند نمود و آن‌ها را خودسر و خودکامه خطاب نمود و انقلاب فرهنگی را که توسط مانوتسه‌دون در چین رهبری گردیده بود رد نمود. هم‌چنان با بیرون نمودن سند "در چین چه می‌گذرد" از رویزیونیست‌های حاکم بر چین به دفاع برخاست و تظاهرات

مستعمراتی را مرور می‌نمائیم تا ببینیم که در مورد این مسئله چه نظریاتی ارائه نموده است:

ادامه دارد



زاد) آن‌ها و فامیل‌های‌شان را در حفاظت پولیس قرار داد، تا آزادانه و بدون دغدغه بتوانند به کارهای سیاسی ارتجاعی خویش بپردازند. "سازمان رهایی افغانستان" این خیرات ناچیز اشغال‌گران امریکایی را پذیرفت و با کمال "افتخار" اعضایش را به نزد اوباما، خاتم کلنتن و خلیل زاد و پارلمان اروپا فرستاد تا از این طریق دونه‌های انجویی برایش پیدا نماید. اعضای "سازمان رهایی افغانستان" با "افتخار" در کنار جنایت‌کاران ایستادند و با آن‌ها عکس گرفتند. تمامی این حرکت‌ها و عمل‌کردهای خاینانه، طبق پالیسی و خط و مشی انحرافی و رویزونیستی "سازمان رهایی افغانستان" صورت گرفته و می‌گیرد. در زمان کرزی کمپاین انتخاباتی برای شاه شجاع سوم (کرزی) راه انداختند و برای به قدرت رسیدنش صادقانه تلاش نمودند و تا الحال هم در این منجلاب دست‌وپا می‌زنند. حال قضاوت را به خوانندگان می‌گذاریم که تاریخ زندگی سیاسی این سازمان مملو از اشتباه بوده یا مملو از انحرافات و ارتداد از اصول اساسی مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم.

"سازمان رهایی افغانستان" به جای این که گذشته سیاسی سازمانی اش را که مملو از انحرافات و ارتداد عمیق ایدیولوژی - سیاسی است، صادقانه به نقد بکشد، با سر دادن این شعار «با درس‌گیری از اشتباهات، راه مان را جان‌بازانه ادامه می‌دهیم» در واقع گذشته رویزونیستی اش را تقدیس می‌نماید.

حال متن مقاله "سازمان رهایی افغانستان" در مورد مسئله ملی و



به مناسبت گرامیداشت از ۷ قوس، روز جانباختگان جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین افغانستان

۲۸ نوامبر ۲۰۱۸ میلادی

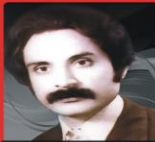
۷ قوس ۳۹۷ اخورشیدی



زنده یاد داکتر عبدالرحمن محمودی



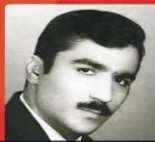
زنده یاد استاد اکرم یاری



زنده یاد عبدالاله رساخیز



زنده یاد بشیر بھمن



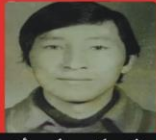
زنده یاد مجید کلکانی



زنده یاد صادق یاری



زنده یاد سیدال سخندان



زنده یاد رسول جرنٹ



زنده یاد داود سرمد



زنده یاد سلطان احمد معلم



زنده یاد بړدل

فیسبوک:

<http://www.facebook.com/896077590481875>

وېبسایت:

[www.sholajawid.org](http://www.sholajawid.org)

ایمیل آدرس:

[sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

وېبسایت حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

[WWW.SHOLAJAWID.ORG](http://WWW.SHOLAJAWID.ORG)

ایمیل آدرس شعله جاوید:

[sholajawid2@hotmail.com](mailto:sholajawid2@hotmail.com)

فیسبوک شعله جاوید:

<http://www.facebook.com/896077590481875>

قیمت بیرون از کشور : ۲ دالر

قیمت داخل کشور : ۳۰ افغانی